تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۲۲
(صص ۸۱-۱۳۸)

ایزوگلوس‌ها و تقسیم‌بندی زبان‌های ایرانی

اگنس کورن*
مترجم: مریم رشنو**

هدف مقالهٔ حاضر بررسی برخی مشکلات مربوط به دسته‌بندی سنّتی زبان‌های ایرانی و تا حدّ امکان ارائهٔ رویکردهای جدید است. این مقاله بر اساس استدلالی استوار است که در یکی دیگر از مقالات نویسنده (Korn 2016a) مطرح شده‌است و با افزودن بحث‌های بیشتر، به مشکلات موجود در داده‌ها و روش‌های مورد استفاده در مدل سنّتی ارتباط میان زبان‌های ایرانی می‌پردازد. مقالهٔ حاضر به‌طور مشخّص نشان می‌دهد مدل سنّتی درخت خانوادگی که بر پایهٔ مجموعه‌ای از ایزوگلوس‌ها طرح شده عمدتاً بازتاب داده‌هایی تصادفی است که در آن زمان در دسترس بوده‌اند. همچنین این پرسش مطرح شده که آیا مدل موجی یا مفهوم مناطق زبانی نمی‌توانند راهکار مناسب‌تری برای بررسی داده‌ها ارائه دهند؟ کشف پیکره‌ای از دست‌نوشته‌های بلخی زمینه‌ساز نگرش نوینی در این زمینه شده‌است. استدلال نگارنده مقالهٔ حاضر آن است که تعریف یک زیرشاخه شامل زبان‌های بلخی، پارتی و برخی دیگر از زبان‌ها، فرضیه‌ای است که ارزش آزمودن دارد. در عین حال، مقایسه با دیگر زبان‌های ایرانی در کنار ملاحظات رده‌شناسی، به ارزیابی نقش تماس زبانی کمک می‌کند.

واژه‌های کلیدی: [زبان‌های] ایرانی، درخت خانوادگی، مدل موجی، پیوستگی (linkage)، ایزوگلوس‌ها، بلخی

---

* پژوهشگر مرکز ملّی پژوهش‌های علمی فرانسه (CNRS)
** دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. مقدّمه[۱]

شاخهٔ زبان‌های ایرانی از خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی با پیشینه‌ای بیش از سه هزار سال تاریخ مستند، در طول سه دورهٔ مشخّص موسوم به ایرانی باستان (قبل از حدود ۳۰۰ پیش از میلاد)، ایرانی میانه (حدود ۳۰۰ پیش از میلاد تا ۷۰۰ پس از میلاد) و ایرانی نو (از ۷۰۰ پس از میلاد تا به امروز) منابعی بسیار ارزشمند را برای مطالعهٔ روابط زبانی ارائه می‌دهد. بااین‌حال، گسست‌های مهمّی نیز در این میان وجود دارد. به‌غیر از فارسی به‌عنوان یکی از زبان‌های هندواروپایی با طولانی‌ترین سابقهٔ مستند که در سه دوره با نام‌های فارسی باستان، میانه و نو شناخته می‌شود[۲]، هیچ زبان ایرانی دیگری به‌طور مستند در بیش از یک دورهٔ تاریخی ثبت نشده است[۳] [و این پیوستار مستند تاریخی تنها در مورد زبان فارسی دیده می‌شود].

---

[۱] در این مقاله از روش سنّتی آوانویسی زبان‌های ایرانی یعنی č برای نشان دادن /tʃ/، ǰ برای نشان دادن /dʒ/ و واکه‌های بلند از جمله ā به‌جای /a:/ استفاده شده است. همچنین (*) برای نشان دادن صورت بازسازی‌شده به کار رفته‌است. صورت‌های ایرانی باستان که با (*) مشخص شده‌اند، نشان‌دهندهٔ شکل بازسازی‌شده هستند که زیرساخت صورت‌های اوستایی و فارسی باستان را تشکیل می‌دهند. ازآنجاکی بر اساس واج‌های تاریخی آوانویسی شده‌است (برای مثال استفاده از «a» و «ǰ» به جای «e» و «c» که در املای رایج میان گویشوران به کار می‌رود). آوانویسی داده‌های نوشته‌شده به خطّ یونانی با توجه به شیوه‌نامهٔ مجلهٔ Journal of Historical Linguistics، ارائه شده‌است، امّا باید توجّه داشت که این آوانویسی تا آنجا که به بلخی مربوط می‌شود تا حدّ زیادی فرضی است. ترجمه‌های ارائه‌شده از متونی که به زبان انگلیسی نیستند، توسّط خود نویسنده انجام شده‌است.

[۲] این فرض که یغنابی را می‌توان نوعی **سغدی نو** دانست، به‌طور کلّی کنار گذاشته شده است (نک. فهرست ویژگی‌های مشترک و غیر مشترک یغنابی با سغدی در Wendtland 2009: 185).

[۳] یکی از اصلاحات مهمّ مدل سنّتی، ادغام نورستانی به‌عنوان شاخهٔ سوم است (نک. Strand 2016 به‌عنوان یکی از بررسی‌های اخیر). بااین‌حال، همانند دیگر مواردی که در بخش‌های بعدی این مقاله مطرح خواهند شد، این مورد نیز نمونه‌ای دیگر از تداوم مدل سنّتی است که با وجود ظهور داده‌ها و دستاوردهای نوین پژوهشی، همچنان به بقای خود ادامه می‌دهد. برای نمونه، می‌توان به تقسیم‌بندی‌های دوتایی شناخته‌شده‌ای مانند هندی در برابر ایرانی و ایرانیِ شرقی در برابر ایرانیِ غربی در درخت ارائه‌شده در Tichy 2006: 16) اشاره کرد که تنها برخی شاخه‌های منتخب خانوادهٔ هندواروپایی را دربر می‌گیرد.

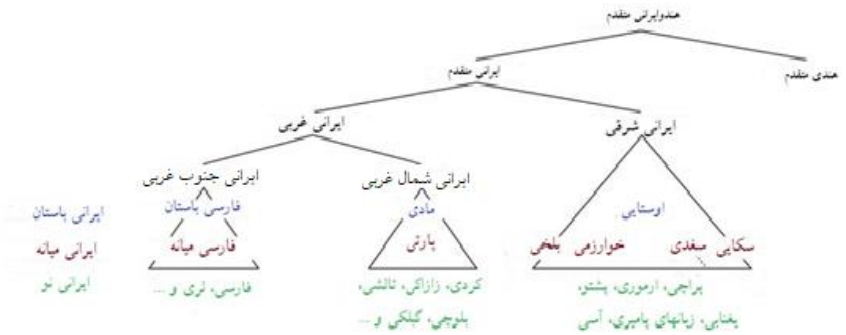
مدل درخت خانوادگی که به‌طور سنّتی برای زبان‌های ایرانی پذیرفته شده (شکل ۱) بر اساس یک تقسیم‌بندی دو – دویی شکل گرفته‌است: ابتدا شاخهٔ هندوایرانی به دو دستهٔ هندی و ایرانی و سپس شاخهٔ ایرانی به دو زیرشاخهٔ شرقی و غربی تقسیم می‌شود که هر کدام به نوبهٔ خود به زیرشاخه‌های بعدی دسته‌بندی می‌شوند. این مدل درخت خانوادگی تقریباً از همان زمان ارائه نیاز به بازنگری و اصلاح داشته (برای نمونه Geiger, 1901, note 6)، امّا تاکنون هیچ مدل دیگری جایگزین آن نشده‌است[1]. از این رو در مقالهٔ حاضر به مشکلات روش‌شناختی مدل سنّتی در کنار جایگزین‌های ممکن پرداخته می‌شود (بخش‌های ۲ تا ۴). همچنین در خلال این بررسی نشان داده می‌شود که درخت سنّتی زبان‌های ایرانی بر پایهٔ مجموعه‌ای از تفاوت‌های مشاهده‌شده میان برخی زبان‌های ایرانی بنا شده‌است؛ تفاوت‌هایی که در ادامه به‌عنوان ایزوگلوس‌هایی برای گروه‌بندی کلّی زبان‌های ایرانی در نظر گرفته شدند. در بخش ۵، عناصری به منظور زیرگروه‌بندی جایگزین برای زبان‌های ایرانی ارائه می‌شود که مبنای ساخت درخت جدید پیشنهادی در بخش ۶ قرار می‌گیرند و در نهایت، بخش ۷ نتیجه‌گیری مقاله را در بر دارد.

۲. مدل درختی یا مدل موجی؟ بررسی موردی زبان‌های ایرانی غربی

۱،۲. ایزوگلوس‌های سنّتی

اگر چه در درخت زبان‌های ایرانی، تقسیم‌بندی زبان‌های ایرانی غربی در قالب دو شاخهٔ فرعی نشان داده شده‌است (شکل ۱)، اما با بررسی دقیق‌تر، این دو شاخهٔ فرعی عملاً محو می‌شوند.

[1] بدیهی است که این پیوستار تاریخی همچون بسیاری از زبان‌های دیگر، باید با احتیاط و در نظر گرفتن محدودیّت‌ها سنجیده شود، چراکه پایه‌های گویشی فارسی باستان، میانه و نو، هر یک تا حدّی با دیگری تفاوت دارند.



شکل ۱. درخت خانوادگی مفروض [زبان‌های ایرانی] (مدل سنّتی ساده‌شده)

پاول (1998) در فهرست ایزوگلوس‌های واجی خود که به‌طور سنّتی برای این تقسیم‌بندی استفاده می‌شوند، نتایج تحوّل برخی همخوان‌ها و خوشه‌های همخوانی هندواروپایی متقدّم را در زبان‌های پارتی و فارسی بررسی کرده و داده‌هایی را از برخی زبان‌های معاصر ایرانی مانند گورانی (.Gōr)، آذری (.Āz، گونه‌های مختلف در آذربایجان ایران)، زازاکی (.Zaz)، تالشی (.Tāl)، سمنانی (.Semn)، گونه‌های حاشیهٔ جنوبی دریای کاسپی (.Casp)، گویش‌های مرکزی ایران (CD)، بلوچی (.Bal) و کردی کرمانجی (.Kd) به آن افزوده‌است. بر اساس خطّ پررنگ جدول ۱ که ویژگی‌های مشخّص‌شده با عنوان **ایرانی شمال غربی** (که در بالای سمت چپ خطّ قرار دارند) را از ویژگی‌های **ایرانی جنوب غربی** (که در پایین سمت راست خطّ قرار دارند) جدا می‌کند، اکثر زبان‌ها [به‌طور کامل] در یک سمت یا سمت دیگر این تقسیم‌بندی قرار نمی‌گیرند. این موضوع نشان می‌دهد که **ایرانی شمال غربی** و **ایرانی جنوب غربی** موجودیت‌های وراثتی[1] مستقل نیستند؛ یعنی این گره‌ها[2] باید از درخت خانوادگی زبان‌های ایرانی حذف شوند.

[1] genetic
[2] nodes

جدول ۱. ایزوگلوس‌های ایرانی غربی بر اساس پاول (1998:170)

IE	Pth.	Gōr.	Āz.	Zaz.	Tāl.	Semn.	Casp.	CD	Bal.	Kd.	Pers.
*ḱ/*ǵ	s/z	s/z	s/z	s/z	s/z	s/z	s/z	s/z	s/z	s/z	h/d
*k(ᵘ)ᵖᵃˡ	-ž-	-ž-	-ž-	-ǰ-	-ž-	ǰ, ž	-ǰ-	ǰ, ž, z	-ǰ-	-ž-	-z-
*g(ᵘ)(h)ᵖᵃˡ	ž	ž	ž (y-)	ǰ	ž	ǰ, ž	ǰ (z-)	ǰ, ž, z	ǰ	ž	z
*ḱw[29]	?	sip	isb	esp	asb	esp	s	esb	?	s	s
*tr/*tl	hr	(ya)r	(h)r	(hī)r	h(*r)[30]	(h)r	r	r	s	s	s
*d(h)w	b	b	b	b	b	b	b	b	d(?)	d	d
(OIr.)*rd/*rz	r(δ)/rz	ɬ,r/rz	r/rz	r̄/rz	r/rz	l/l(rz)	l/l	l/l(rz)	l/l(?)	ɬ/ɬ	l/l
*sw	wx	w	h	w	h	x(u)	x(u)	x(u),f	v	x(w)	x(u)
*tw	f	u	u	w	h	h	h	h (u)	h	h	h
*y-	y-	y-	y-	ǰ-	ǰ-	ǰ-	ǰ-	ǰ-(y-)	ǰ-	ǰ-	ǰ-

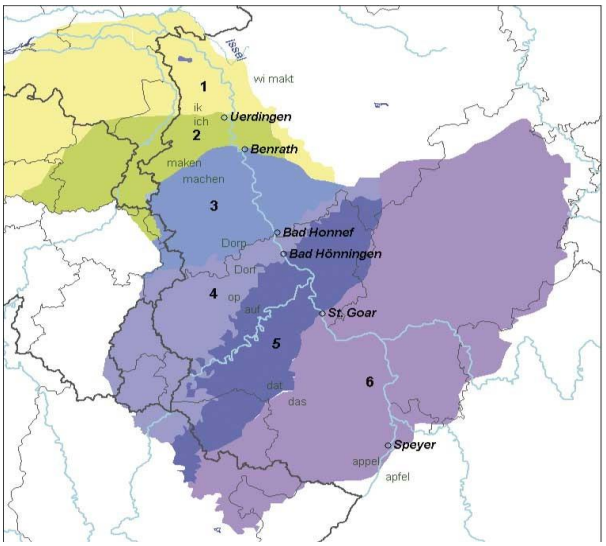
پاول (2003: 61) باتکیه بر مطالعهٔ پیشین خود در سال ۱۹۹۸میلادی، استفاده از «مدل جدیدی برای تقسیم‌بندی زبان‌های ایرانی غربی» را پیشنهاد می‌دهد. او با توجّه به اینکه «مرز روشنی میان زبان‌های ایرانی شمال غربی و جنوب غربی وجود ندارد»، این دوگانگی را با طیفی از **شمال غربی بودن** یا **جنوب غربی بودن** جایگزین می‌کند که در آن هر زبان **کمابیش** شمال غربی یا جنوب غربی است. پیشنهاد پاول نشان می‌دهد که مدل موجی شاید برای زبان‌های ایرانی غربی مناسب‌تر باشد؛ مدلی که به‌عنوان جایگزین مدل درختی و به‌طور تقریبی در همان زمان توسعه یافته‌است. مطابق این مدل، ویژگی‌های زبانی در یک ناحیه از گویش‌های مرتبط، مانند موج‌های منتشر در آب، گسترش می‌یابند؛ بنابراین همه ویژگی‌ها به یک نقطهٔ مبدأ نمی‌رسند. نمونه‌ای از این پدیده زبان‌های موسوم به آلمانی علیا[1] و آلمانی سفلی[2] را از یکدیگر متمایز می‌کند: این تغییرات هر یک در محدوده‌های متفاوتی رخ داده‌اند و در نتیجه تقسیم‌بندی مشخّص و روشنی میان این دو زبانِ نزدیک به هم وجود ندارد[3]. در شکل

[1] High German

[2] Low German

[3] از توماس زِندِر (Thomas Zehnder) بابت بحث و تبادل نظر در این زمینه سپاسگزارم.

۲، اعداد نشان‌دهندهٔ کاهش تعداد نوآوری‌ها هنگام حرکت از جنوب شرق به شمال غرب منطقه مورد مطالعه هستند.



شکل ۲. Rhenish Fan (“Rheinischer Fächer”)؛ ایزوگلوس‌ها در پیوستاری از گویش‌ها در مرز هلند و آلمان (عکس از Hans Erren, Wikimedia Commons)

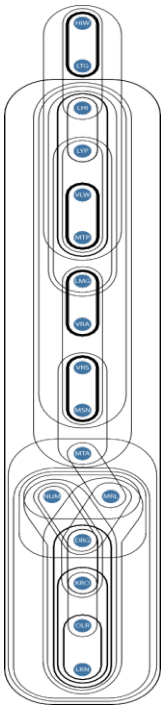
در مدل موجی، زبان‌ها و گویش‌ها می‌توانند به‌طور هم‌زمان به چند زیرشاخهٔ فرعی تعلّق داشته باشند (چراکه امواج [زبانی] می‌توانند فراتر از مرزهای وراثتی انتشار پیدا کنند)؛ امکانی که در مدل درختی دیده نمی‌شود (François 2014: 165, 168–170). درحالی‌که مدل درختی بر واگرایی زبان‌ها تأکید دارد و نوآوری‌های حاصل از تماس زبان‌ها را در نظر نمی‌گیرد (ibid.: 166)، واگرایی اغلب از طریق تجزیهٔ یک زبان به شبکه‌ای از گویش‌ها رخ می‌دهد که همچنان با هم در تماس باقی می‌مانند، پدیده‌ای که **پیوستگی**[1] نامیده می‌شود (ibid.: 162). این به‌عنوان نمونه همان نتیجه‌ای است که فرانسوا (2014) در مطالعهٔ خود دربارهٔ زبان‌های اقیانوسیه‌ای وانواتوی شمالی[2] به دست آورده‌است (شکل ۳). در اینجا، اگرچه ویژگی‌های

[1] linkage
[2] Oceanic languages of North Vanuatu

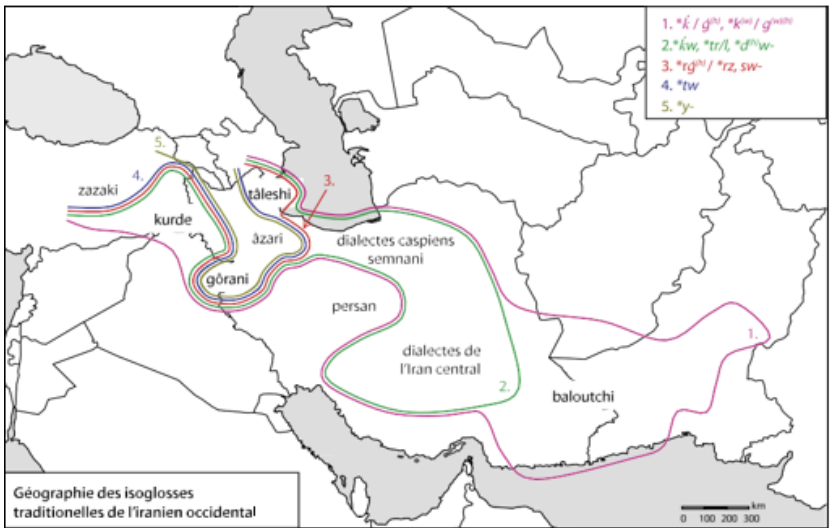
مشترک زبان‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد، اما شاخه‌های فرعی دودویی شکل نمی‌گیرد، بلکه زنجیره‌ای از زبان‌ها وجود دارد که اعضای آن به‌طور نزدیک با همسایگان خود و تا حدّ کمتری با زبان‌های دورتر ارتباط دارند.

به نظر می‌رسد این مدل برای زبان‌های ایرانی هم نسبتاً مناسب باشد[۱]. واقعیت این است که نتیجهٔ بحث دربارهٔ ایزوگلوس‌های زبان‌های ایرانی غربی در شکل ۲ می‌تواند به‌خوبی بخشی از تصویر بزرگ‌تری مانند شکل ۳ در نظر گرفته شود. می‌توان داده‌های مربوط به زبان‌های ایرانی غربی را به‌صورت آزمایشی در قالبی مشابه داده‌های شکل ۲ تصوّر کرد. برای پرهیز از تحمیل دیدگاه‌های شخصی، نقشه‌های شکل ۴ و ۵، داده‌های زبان‌های ایرانی معاصر فهرست‌شده توسط پاول (1998) در جدول ۱ را نشان می‌دهند. شکل ۴ داده‌های ایرانی شمال غربی را درون خطوط ایزوگلوس‌ها و شکل ۵ داده‌ها را خارج از این خطها نشان می‌دهد. این نقشه‌ها به لحاظ روش‌شناسی گویای نکات قابل توجّهی هستند. نخست آن که شاید شگفت‌آور به نظر برسد که نمایش‌های مختلف از مجموعهٔ یکسانی از داده‌ها می‌تواند برداشت‌های بسیار متفاوتی ایجاد کند. این نکته هشداری مهمّ است که هیچ نقشهٔ **خنثی**‌ای وجود ندارد و هر نقشه ناگزیر با نوعی از تفسیر داده‌ها همراه است. دوم آن که نقشه‌ها این تصوّر را ایجاد می‌کنند که پدیده‌ها از یک منطقهٔ جغرافیایی خاصّ سرچشمه می‌گیرند. این موضوع شاید در مورد عواملی همچون اقلیم، پوشش گیاهی یا کشاورزی صادق باشد، امّا در مورد ویژگی‌های زبانی چنین نیست.

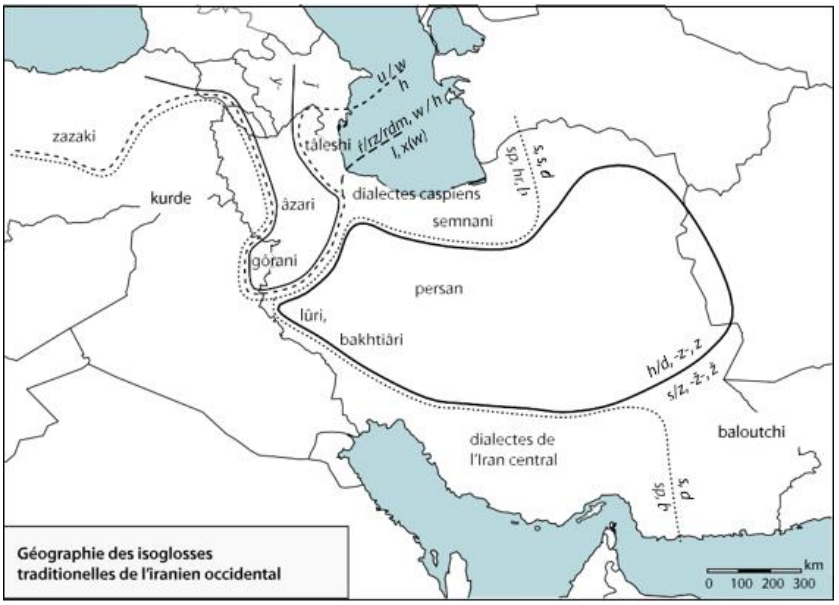
[۱] در همین راستا به گفتهٔ گایگر (1901: 420) نیز توجّه کنید: «آن‌چه که به وفور مشاهده می‌شود و جای تعجّب هم ندارد این است که یک گونه (زبان یا گویش) در برخی ویژگی‌ها با یک گونهٔ هم‌مرز و در سایر ویژگی‌ها با گونه‌ای دیگر اشتراکاتی دارد. به‌این‌ترتیب، همان‌طور که در جاهای دیگر هم دیده می‌شود، ارتباطی میان گویش‌ها (یعنی زبان‌های ایرانی) به‌صورت زنجیره‌ای شکل می‌گیرد؛ به‌طوری‌که مثلاً گیلکی واسطه‌ای بین مازندرانی و تالشی است، و مازندرانی واسطه‌ای بین سمنانی و گیلکی» (تأکید در قالب خطّ، زیر برخی عبارت‌ها از کورن است).



شکل ۳. ایزوگلوس‌ها در زبان‌های واناتوتوی شمالی (François 2014:183)



شکل ۴. تصویرسازی جغرافیایی ایزوگلوس‌های زبان‌های ایرانی غربی بر اساس جدول ۱



شکل ۵. تصویرسازی جغرافیایی ایزوگلوس‌های زبان‌های ایرانی غربی بر اساس جدول ۱

۲،۲. بُعد تاریخی

علاوه بر مشکلاتی که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد، در نقشه‌های ارائه‌شده در شکل‌های ۴ و ۵ نوعی ناسازگاری زمانی[1] نیز مشاهده می‌شود. این ناسازگاری از دو جهت مطرح است: نخست آن که این نقشه‌ها زبان‌ها را در موقعیت جغرافیایی کنونی‌شان نمایش می‌دهند و تمام ایزوگلوس‌ها را در یک سطح واحد [با ارزش یکسان] در نظر می‌گیرند. این رویکرد هرچند در مورد زبان‌های اروپایی (مانند آن‌چه در شکل ۲ دیده می‌شود) تا حدّی قابل قبول است، اما در خصوص زبان‌های ایرانی با چالش‌هایی جدّی مواجه می‌شود. برای نمونه، داده‌های زبانی و تاریخی نشان می‌دهد زبان بلوچی، که امروزه در جنوب شرقی‌ترین بخش از حوزهٔ زبان‌های ایرانی رواج دارد، نتیجهٔ مهاجرت‌هایی است که گویشوران آن طی هزار سال گذشته به این منطقه انجام داده‌اند (برای نگاهی به خلاصه مهاجرت‌های احتمالی گویشوران بلوچ، نک. Korn

[1] anachronism

2005: 43–45). افزون بر این، برخی از ایزوگلوس‌هایی که امروزه به‌طور مثال بلوچی و فارسی را از یکدیگر متمایز می‌کنند، از دوران باستان زبان‌های ایرانی وجود داشته‌اند؛ به بیان دیگر، همین ویژگی‌ها از حدود ۲۵۰۰ سال پیش فارسی باستان را از دیگر گویش‌های ایرانی متمایز می‌ساخته‌اند.

برای نمونه، نخستین ایزوگلوس‌های جدول ۱ به تفاوت در بازتاب واجی ریشه‌های هندواروپایی متقدّم *ḱ و *ǵ(h) باز می‌گردد که در فارسی باستان به‌ترتیب به θ و d تبدیل شده‌اند، درحالی‌که در سایر گویش‌های ایرانی به s و z تحوّل یافته‌اند. به‌عنوان مثال، -θata «صد» فارسی باستان در مقابل -sata اوستایی یا -dān «دانستن» فارسی نو در برابر -zān در بلوچی و کردی (این دو ویژگی، به‌ترتیب ایزوگلوس‌های شمارهٔ ۱ و ۲ در پژوهش تدسکو (1921) هستند؛ نیز نک. بخش ۴.۲). به‌این‌ترتیب، می‌توان با اطمینان گفت که در زمان شکل‌گیری این تفاوت‌ها، زبان بلوچی در ناحیه کنونی بلوچستان رایج نبوده‌است. همچنین به‌احتمال زیاد، جایگاه کنونی بسیاری دیگر از زبان‌های ایرانی نیز حاصل مهاجرت‌های تاریخی گویشوران آن‌هاست؛ امری که موجب می‌شود اعتبار نقشه‌هایی چون شکل‌های ۴ و ۵ زیر سؤال رود. در پاسخ به این مسئله، جدول ۲ ایزوگلوس‌هایی که فارسی باستان را از سایر گویش‌های ایرانی متمایز می‌کردند (مانند نمونه‌های اشاره‌شده) و زبان‌هایی که صرفاً در دورهٔ ایرانی میانه پدید آمده‌اند را از یکدیگر تفکیک می‌کند. نمونه‌ای از دستهٔ دوم، ایزوگلوس شمارهٔ ۳ در جدول ۱ است که در آن واج کامی‌شدهٔ[1] *g(u)(h) در هندواروپایی متقدّم در زبان‌های ایرانی باستان معمولاً به ǰ تبدیل شده، اما تنها در دورهٔ ایرانی میانه به دو واج z و žتمایز می‌یابد؛ برای نمونه، zan فارسی میانه در پارتی به شکل žan درآمده‌است (ایزوگلوس شمارهٔ ۳ در Tedesco 1921). ازاین‌رو، نادیده‌گرفتن بُعد زمانی در تحلیل‌های زبانی منجر به نتایجی نادرست می‌شود و اهمّیّت این دیدگاه را برای ارزیابی صحیح داده‌ها برجسته می‌سازد. برخلاف آنچه جدول ۱ ممکن است نشان دهد (و همچنین دیدگاه صریح در Windfuhr 2009: 20؛ نیز، نک. صفحهٔ ۲۵۳ همین منبع برای رویکرد ویندفور) شواهد نشان می‌دهند که نفوذ زبان

[1] palatalized

فارسی بر دیگر زبان‌های ایرانی روندی پیوسته و خطّی نداشته، بلکه به‌صورت موج‌هایی از تأثیرگذاری پدیدار شده‌است؛ این موج‌ها احتمالاً با دوره‌هایی هم‌زمان بوده‌اند که زبان فارسی در دوران هخامنشی و ساسانیان جایگاه رسمی داشته‌است.

جدول ۲- ایزوگلوس‌های زبان‌های ایرانی غربی مرتّب‌شده بر اساس ترتیب زمانی (برگرفته از Korn 2003: 52-53؛ صورت تطبیق‌یافته)[a]

هندوایرانی متقدم	ایرانی متقدم	اوستایی	پارتی	زازاکی	بلوچی	کرمانجی	فارسی نو	فارسی میانه	فارسی باستان
مرزهای هم‌گویی از دورهٔ ایرانی باستان									
*ḱ	*ś	S	s	s	s	s	**h**		**θ**
*ǵ(h)	*ź	Z	z	z	z	z	**d**		
*post+k^{u}e	*pas-ča «پس»	pasča	**paš**	?	**paš**	**paš**	**pas**		**pasā**
*ḱw	*św	**Sp**	**sp**	**sp**	s(?)	s(?)	s		
*tr	*θr	Θr	hr	(h)r	s(s)	s	s		ç
مرزهای هم‌گویی از دورهٔ ایرانی میانه									
*ḱ(u)+واکه‌های کامی	*č	Č	č^{b}	ǰ	č	ž	z		č
*ǵ(u)(h)+واکه‌های کامی	*ǰ	ǰ	ž	ǰ	ǰ	ž	z		ǰ
*rǵ(h)	*rź	Rz	rz	rz	rz	?	l		rd
*rd	*rd	Rd	rd	r̄	rd	?	l		rd
*d$^{(h)}$$_{w-}$	*dw-	duu-	**b-**	**b-**	**b-(?)**	d-	d-		duv-
*sw-	*hw-	**x^{w}_**	**wx-**	**w-**	**w-, h-**	xw-	x^{w}_	xw-	uv-
*t^{c}w	*θw	**Θβ**	**tf**	**w**	**h(?)**	**h(?)**	**h(?)**		θuv
*w-	*w-	v-	w-	v-	g(w)	b-	g-, b-	g-, w-	w-
موارد ..: ویژگی‌های ایرانی غربی		موارد پررنگ: نوآوری‌ها [d]							

[a] به منظور مقایسه با جدول ۱، ستون مربوط به PIE از شیوهٔ پاول برای نمایش [هم‌خوان‌های] لبی – نرم‌کامی و w استفاده شده‌است.

[b] در مورد ایرانی باستان č، که بر خلاف آن‌چه تصوّر می‌شود، در پارتی به ž تبدیل نمی‌شود، (نک. Korn 2010).

[c] برای بحث بیشتر در مورد *θw که به‌طور سنّتی تصوّر می‌شود در پارتی به f و در فارسی میانه به h تبدیل می‌شود؛ نک. Korn (2013a)؛ Sims-Williams (2004a).

[d] نک. بخش ۴,۱.

۳. مدل درختی یا منطقهٔ زبانی؟ بررسی موردی زبان‌های ایرانی شرقی

۱,۳. ایزوگلوس‌های سنّتی

هرچند می‌توان برای شاخهٔ زبان‌های ایرانی شرقی هم استدلالی مشابه آن‌چه در بخش ۲ مطرح شد ارائه کرد، اما در اینجا موضوع مهمّ‌تری نیز مطرح است: اصلِ وجود چنین شاخه‌ای محلّ بحث و تردید است. ایزوگلوس‌هایی که از فرضیهٔ **ایرانی شرقی** به‌عنوان یک گروه زبان‌شناختی دارای منشأ مشترک پشتیبانی می‌کنند، در سه دستهٔ زیر قرار می‌گیرند: دستهٔ A: غیر فراگیر (ویژگی‌هایی که در همهٔ زبان‌های ایرانی شرقی وجود ندارند)؛ دستهٔ B: غیرانحصاری ([ویژگی‌هایی که منحصر به ایرانی شرقی نیستند و] در برخی زبان‌های ایرانی غربی نیز مشاهده می‌شوند)؛ دستهٔ C: ویژگی‌هایی که هم‌زمان شامل هر دو خصوصیّت بالا هستند [یعنی نه در همهٔ زبان‌های ایرانی شرقی دیده می‌شوند و نه منحصر به این شاخه‌اند][1].

برای نمونه، دستهٔ C شامل پدیده‌ای است که سیمز–ویلیامز (1989a: 168) آن را **حذف عمومی کامی‌شدگی**[2] č و ǰ به‌ترتیب به ts و dz می‌نامد. این گرایش نه تنها در تمامی زبان‌های ایرانی شرقی مشاهده می‌شود، بلکه در برخی از زبان‌های ایرانی غربی نیز دیده می‌شود؛ از جمله در برخی گویش‌های زازاکی (Gippert, 2009: 81–85)، گونه‌هایی از کردی مُکریانی در منطقهٔ ارومیه (Thomas Jügel/Öpengin 2016: 30–31)، تاتی قفقاز در منطقهٔ شیروان

[1] خلاصهٔ دیدگاه‌هایی را که عمدتاً مورد پذیرش قرار گرفته‌اند، اُرانسکی (1977: 197–204) و سیمز–ویلیامز (1989a: 167–169, 1996: 650–651) به‌طور خلاصه ارائه داده‌اند. این پژوهشگران همچنین به موارد استثنا نیز اشاره کرده‌اند (برای جزئیات بیشتر دربارهٔ موارد بعدی، نک. Wendtland 2009). برای بحث دربارهٔ ایزوگلوس‌های صرفی موجود در زیرگروه‌های ایرانی شرقی، نک. بخش ۴,۲.

[2] general depalatalisation

(Murad Suleymanov) و همچنین در برخی گویش‌های ترکی آذری (Stilo 2016: 210–211) که نشان می‌دهند چنین تغییراتی می‌توانند ناشی از تأثیرات منطقه‌ای باشند.

در دستهٔ A، برای نمونه می‌توان به تغییر همخوان‌های آغازی b، d، g به‌ترتیب به β ، δ و γ اشاره کرد؛ تغییری که در زبان‌های پراچی، اورموری و آسی دیده نمی‌شود و در زبان ختنی نیز تنها در مورد g ظاهر می‌شود. حذف -h در آغاز واژه (که در ختنی دیده نمی‌شود) و واک‌بر شدن xt و ft به ترتیب به γδ و βδ نیز از دیگر ویژگی‌های این دسته‌اند؛ تغییراتی که در پراچی و اورموری رخ نمی‌دهد و در سغدی و یغنابی تنها به‌صورت جزئی (γt و βt) دیده می‌شود. نمونه‌ای دیگر، تحوّل θr* به š یا ts است که تنها در معدودی از زبان‌های این شاخه ثبت شده‌است. به‌طور مثال، در زبان بلخی به جای واژهٔ -maiθa* [که در بیشترِ زبان‌های ایرانی شرقی رایج است] -raučah* «روز» به کار می‌رود. علاوه بر این، واژگانی همچون -gāz(pati)* «پذیرفتن» (برای دیگر زبان‌های ایرانی دارای این ریشه، نک. Cheung 2007: 118)، -drau* به معنای «مو» (برای دیگر زبان‌های ایرانی دارای این ریشه، نک. Rastorgueva/Edel'man 2003: 461-462, 2007: 118) و -sāna* «دشمن» با وجود بسامد نسبی در شاخهٔ ایرانی شرقی، در تمامی زبان‌های این شاخه به کار نمی‌روند.

تا آنجا که می‌دانم، واژهٔ -kapā* «ماهی» (به جای -măsya*) را می‌توان معتبرترین ایزوگلوس واژگانی برای زبان‌های ایرانی شرقی دانست که سیمز–ویلیامز (1989a: 169; 1996: 651) آن را مطرح کرده‌است. سایر واژگانی که پیش‌تر گمان می‌رفت تنها در ایرانی شرقی وجود دارند، بعدها در یک یا چند زبان ایرانی غربی نیز یافت شدند و در نتیجه در دستهٔ B قرار می‌گیرند (برای جزئیات بیشتر، نک. Korn 2016a: 405). به این فهرست می‌توان ویژگی‌هایی چون حفظ یا بازگشت θ* ایرانی باستان به‌صورتِ t را نیز افزود که در زبان‌های بلوچی و پارتی متقدّم[1]

[1] Early Parthian

مشترک است[۱]. ایزوگلوس‌های صرفی نیز همگی در دستهٔ A قرار می‌گیرند. برای مثال، «حفظ گستردهٔ هجاهای پایانی در زبان‌های ایرانی باستان» گرچه ویژگی شاخصی در برخی زبان‌های ایرانی شرقی محسوب می‌شود، اما ویژگی عمومی این گروه نیست.

در نتیجه تعریف مجموعه‌ای از ویژگی‌ها که بتواند شاخهٔ ایرانی شرقی را به‌عنوان یک کلّ و متمایز از ایرانی غربی توصیف کند، غیر ممکن به نظر می‌رسد؛ به این معنا که در چارچوب این مدل خطّ اتّصال میان ایرانی متقدّم[۲] و ایرانی شرقی متقدّم (که در شکل ۱ ترسیم شده) فاقد مبنای واقعی است، چراکه تغییری وجود ندارد که به این مسیر نسبت داده شود. در نتیجه، گروه **ایرانی شرقی** از ساختار درخت خانوادگی حذف می‌شود. به‌این‌ترتیب، نتیجه‌گیری‌هایِ ونتلند (2009: 185) در مورد زبان‌های پامیری – مبنی بر این‌که این زبان‌ها به جای آن که گروهی دارای منشأ مشترک باشند، بیشتر یک منطقهٔ زبانی[۳] هستند که ویژگی‌های مشترکشان حاصل تماس زبانی است – را می‌توان به کل شاخهٔ ایرانی شرقی تعمیم داد (Sims-Williams 1989a: 165; 1996: 651).

اگرچه این موضوع به‌صورتِ صریح دربارهٔ زبان‌های ایرانی غربی مطرح نشده، می‌توان استدلالی مشابه برای این گروه نیز ارائه داد، چرا که ویژگی‌های شاخص این دسته معمولاً به‌صورت کلّی و نه در قالب ایزوگلوس‌های دقیق بیان شده‌اند (برای مثال، نکـ . Schmitt 1989a: 27–28; 1989b: 98–99). ویژگی‌های ایرانی غربی عمدتاً شامل حذف هجاهای پایانی و به‌تبع آن، از بین رفتن پایانه‌های صرفی و مقوله‌های دستوریِ وابسته به آن‌هاست که به ایجاد آرایش واژه‌ای[۴] نسبتاً سختگیرانه‌ای منجر شده‌است. از جمله ویژگی‌های

---

[۱] در بلوچی θ* به t تحوّل یافته (و در نتیجه با h ادغام نمی‌شود)؛ برای مثال، mētag «روستا» (که با -maiθa* هم‌ریشه است، (Korn 2005: 325-326)؛ در مورد پارتی، نکـ . Durkin-Meisterernst 2014: 86.

[۲] Proto-Iranian

[۳] SPRACHBUND یا ناحیهٔ همگرایی زبانی به گروهی از زبان‌ها گفته می‌شود که به سبب نزدیکی جغرافیایی و تماس بین زبانی به‌تدریج به‌هم شبیه شده‌اند.

[۴] word order

صرفی – نحوی جدید این گروه زبانی می‌توان به استفاده از حروف اضافه[1]، نظام جدیدی از ستاک‌های گذشته و الگوهای صرفی نوپدید حاصل از جانشینی (suppletion) اشاره کرد (نکـ . بخش ۵.۲). بنابراین، ساختار زبان‌هایی چون فارسی میانه و پارتی، به‌طور کلّی، با ایرانی نو هم‌تراز است (Schmitt 1989b: 98). نکتهٔ مهم آن‌که «زبان بلخی در قرن اول میلادی تقریباً به همان مرحلهٔ [تحوّل] زبان‌های ایرانی میانهٔ غربی رسیده بود (Sims- Williams 1989a: 168؛ نیز نکـ . بخش ۵,۱)[2]. این نکته حاکی از آن است که از نظر جغرافیایی، طیفی از شرق به غرب شکل گرفته‌است، به‌طوری‌که زبان‌هایی چون ختنی و سغدی در شرق (به‌عنوانِ محافظه‌کارترین نمونه‌ها) ساختار اسمی و فعلی زبان‌های باستانی را بهتر حفظ کرده‌اند، در حالی که زبان‌های نواحی غربی‌تر تحوّل بیشتری را تجربه کرده‌اند (Sims-Williams 1989a: 168).

بدون تردید برچسب‌هایی چون **ایرانی شرقی** در مقابل **ایرانی غربی** همچنان ارزش آموزشی [و طبقه‌بندی اوّلیه] دارند؛ به این معنا که این گروه‌ها هرکدام مجموعه‌ای از ویژگی‌ها را به‌طور نمونه‌وار نشان می‌دهند که در بسیاری از زبان‌های عضو و نه در همهٔ آن‌ها مشاهده می‌شود.

۲,۳. مناطق زبانی

مفهوم مناطق زبانی، به‌طور سنّتی، به نمونه‌هایی مانند مورد کلاسیک زبان‌های بالکان اطلاق شده‌است. این مفهوم را می‌توان برای مثال با تحوّل حرف تعریف نشان داد که در قالب پسوند به اسم افزوده می‌شود. امری که با وجود مشترک بودن در هر زبان نمود متفاوتی دارد (جدول ۳):

---

[1] adpositions

[2] یک نمونهٔ جالب (هر چند از نظر جغرافیایی معکوس) در خانوادهٔ زبان‌های آلگانکی (Algonquian) دیده می‌شود: مطابق استدلال گدارد (1994)، در این خانوادهٔ زبانی طیفی از غرب به شرق وجود دارد، به‌طوری‌که سطحی‌ترین عمق زمانی در غرب دیده می‌شود و تنها زبان‌های آلگانکی شرقی یک گروه وراثتی واقعی به حساب می‌آیند که نوآوری‌های واجی و صرفی قابل توجّهی را به اشتراک می‌گذارند. همچنین تماس‌های ثانویه با دیگر زبان‌های این خانواده منجر به نوآوری‌های مشترکی شده که ناشی از وراثت مشترک نیستند. از کَمپِل نیلسِن Campbell Nilsen سپاسگزارم که توجه من را به زبان‌های آلگانکی و مقالهٔ گُدارد جلب کرد.

جدول ۳. همگرایی‌های صرفی در زبان‌های بالکان[1]

زبان	واژه	حرف تعریف	
بلغاری	kniga	-ta	«کتاب»
رومانیایی	carte	-a	
آلبانیایی	libr	-i	
	book	-ART	

یکی از مسائل روش‌شناسی در این واقعیت نهفته است که هیچ اتّفاق نظری در مورد شمار ویژگی‌های مشترک یا تعداد زبان‌های لازم برای تشکیل یک منطقهٔ زبانی وجود ندارد؛ همچنین در مورد این که آیا زبان‌های مورد نظر می‌توانند از منشأ زبانی یکسانی باشند یا نه نیز توافقی وجود ندارد (نکـ . خلاصه‌های Campbell 2006؛ Stolz 2006). به گفتهٔ استولتز (2006: 33) «تعداد تعریف‌های ارائه‌شده تقریباً با تعداد زبان‌شناسان فعّال در این حوزه، برابر است». به‌عنوان مثال، پیشنهاد شده‌است که دست‌کم سه زبان مختلف برای تشکیل یک منطقهٔ زبانی نیاز است، و/ یا زبان‌ها باید متعلّق به حدّاقل دو خانوادهٔ زبانی مختلف یا شاخه‌های مختلف از یک خانواده باشند، و/ یا وجود چند ویژگی مشترک ضروری است. نسخه‌ای بازتعریف‌شده از این دیدگاه، فرضیه‌ای است که بر اساس آن، مادهٔ زبانی باید متفاوت باشد، همان‌طور که در مورد حرف تعریف -ta ، -a، -i در جدول ۳ دیده می‌شود. این امر به «یک دستور زبان با واژگان متفاوت» منتهی می‌شود (در مورد زبان آلبانیایی، اسلاوی بالکان و رومی بالکان، نکـ . Kopitar 1829، به نقل از Friedman 2000: 2)، به این معنا که گنجینهٔ واژگانی مختلف برای یک کارکرد مشخّص [در هر زبان] وجود دارد.

باید توجّه داشت که معیارهای ذکرشده قراردادی به نظر می‌رسند؛ به‌علاوه، درک این نکته نیز دشوار است که چگونه تماس زبان‌های سازگار با این معیارها با مجموعه‌ای از زبان‌هایی

[1] Balkan languages

که این معیارها را ندارند یا تنها بخشی از آن را دارند، تفاوت خواهد داشت (Campbell 2006: 9–11, notes 23 & 8). به نظر می‌رسد این معیارها بیشتر جنبه عملی داشته باشند. بدیهی است که اثرات تماس زبان‌ها در مورد زبان‌های متعلّق به خانواده‌ها یا شاخه‌های مختلف و همچنین در مورد تعداد بیشتری از زبان‌ها بیشتر قابل مشاهده باشد، اما این امر به هیچ‌وجه نمی‌تواند معیاری روش‌شناختی تلقّی شود (Campbell 2006: 9–11). بنابراین، به نظر می‌رسد که به‌طور پیش‌فرض، استفاده از مفهوم **منطقهٔ زبانی** [بیشتر] برای زبان‌های مرتبط، قابل قبول باشد (برای آگاهی بیشتر، نک. بخش ۵,۳).

۴. دربارهٔ شاخص تمایزی[1] و گروه‌مندی

هر گونه تصمیم دربارهٔ مدل مورد استفاده، مستلزم آن است که داده‌های مورد بررسی چنین تصمیمی را امکان‌پذیر سازند. متأسفانه، این مسأله همواره صادق نیست و دلیل آن در نحوهٔ تکامل فهرست ایزوگلوس‌ها نهفته است. مسألهٔ روش‌شناسی مطرح‌شده در این بخش به شاخص تمایزی ایزوگلوس‌ها باز می‌گردد و این پرسش را پیش می‌آورد که این ایزوگلوس‌ها دقیقاً چه چیزی را مشخص می‌کنند یا به عبارت دیگر آیا اصولاً وجه تشخیصی دارند (نک. Gippert 2009: 80؛ Meillet 1925؛ و پژوهشگران دیگر).

۱,٤. درجه‌ها و انواع شاخص‌های تمایزی

همان‌طور که کُرن (2016a: 407) استدلال کرده‌است، آن دسته از ایزوگلوس‌هایی که به‌صورت سنّتی برای زیرگروه‌بندی [زبان‌های] ایرانی به‌کار می‌روند، از نظر قدرت تشخیصی ارزشی آمیخته [و نامتوازن] دارند. نخست آن که، این ارزش بستگی به این دارد که آیا یک ویژگی ممکن است تنها به‌صورت تصادفی مشترک باشد و به‌طور مستقل پدید آمده باشد؛ چنین وضعیتی از ارزش شاخص تمایزی این ویژگی برای تعیین یک زیرگروه می‌کاهد. مسئلهٔ مورد بحث در اینجا آن است که چگونه می‌توان میان ویژگی‌هایی تمایز قائل شد که بسیار معمول و/ یا از نظر زبانی بدیهی و ساده‌اند تا هنگامی که در دو زبان رخ می‌دهند معنادار باشند. در مقابل، ویژگی‌هایی که مستلزم تحوّلی نسبتاً پیچیده و غیر بدیهی‌اند، به‌احتمال بسیار

[1] diagnosticity

نمی‌توانند صرفاً به‌طور تصادفی و به‌صورت موازی در زبان‌ها پدید آمده باشند (این ویژگی‌ها معمولاً با عنوان ویژگی‌های **نشان‌دار**[1] **از نظر رده‌شناختی** شناخته می‌شوند).

چندین ویژگی در فهرست ایزوگلوس‌های سنّتی، از نوع اوّل هستند که به‌صورت کلّی درجهٔ تمایز ضعیفی دارند (یا «از نظر رده‌شناسی نشان‌دار نیستند»). به‌عنوان مثال، تغییر -y* ابتدای کلمات به -ǰ (آخرین ایزوگلوس در جدول ۱؛ مرز هم‌گویی شمارهٔ ۵ در Tedesco 1921) به دلایل زمانی، احتمالاً به‌طور مستقل در زبان‌های متعدّد ایرانی پدید آمده‌است. این تغییر، همچنین یک تغییر آوایی رایج است که در بسیاری از زبان‌های غیرمرتبط، از جمله هندی/ اردو، برخی از زبان‌های ترکی، ایتالیایی و آلمانی سفلی[2] مشاهده می‌شود.

مورد مشابه دیگر تغییر m به w در زبان‌های ایرانی شمال غربی است (ایزوگلوس شمارهٔ ۱۹ در Tedesco 1921 که در جدول ۱ نیامده‌است) که از نگاه مکنزی (1961: 70) «تردیدی در مورد وجود این ویژگی به‌عنوان یک ویژگی ارثی در تمام این گویش‌ها [= کردی، بلوچی، لری، وفسی و پارتی] وجود ندارد. با این حال، یافتن نمونه‌ای از این تغییر در پارتی بسیار بعید به نظر می‌رسد و به این معناست که شواهد زبان ایرانی میانه از آن در دست نیست. این تغییر در کردی به‌قدری جدید است که حتی به وام‌واژه‌های عربی نیز تسرّی یافته است. در بلوچی، این تغییر در کلیّت زبان رایج نیست (و تنها در گویش‌های شرقی، آن هم به‌صورت پراکنده دیده می‌شود). بنابراین احتمالاً باید آن را به‌عنوان یک تغییر جدید در سطح زیرگویشی[3] در نظر گرفت (برای توضیحات بیشتر، نکـ. Korn 2003: 56–57). ازاین‌رو، در جدول ۲ آن دسته از ایزوگلوس‌های سنّتی که پس از بررسی دقیق، قابل اعتماد تشخیص داده نشدند، حذف شده‌اند.

شایان ذکر است که تغییر šm و xm به m باید از تحوّل m به w در کردی صورت پذیرفته باشد (کاربرد این تغییر به‌عنوان ایزوگلوس از سوی مکنزی (1961: 70–71) و ویندفور (1975: 461, 464) تأیید شده‌است). این تحوّل منجر به شکل‌گیری واژه‌های بلوچی «čamm» و

[1] marked
[2] Low German
[3] sub-dialectal

زازاکی «čim» در برابر فارسی «چشم» و گورانی و بلوچی «tōm» در مقابل فارسی «تخم» شده‌است. این m بر تغییر m به w در کردی (و نه بلوچی شرقی) تأثیر می‌گذارد و منجر به ایجاد واژه‌های کردی «čav» و «tov» می‌شود. با توجّه به فاصله زیاد بین گویش‌های مختلفی که این تغییر را نشان می‌دهند (از آناتولی تا تنگهٔ هرمز شامل زبان‌های پراچی، ارموری و سغدی مسیحی)، برای رعایت احتیاط بهتر است فرض کنیم که این تحوّلات به‌طور مستقل [در زبان‌های مورد اشاره] رخ داده‌اند (نیز، نکـ . بخش ۵,۳ در مورد تغییرات زبان‌های ایرانی شرقی).

مورد متفاوت دیگر در تمایز میان انواع مختلف شاخص تمایزی یعنی نوآوری‌های مشترک و کهن‌گرایی مشترک[1] پدیدار می‌شود. آشکار است که برای حفظ یک ویژگی ارثی[2] نیازی به رابطه نزدیک یا تماس میان زبان‌ها نیست. از این رو، کهن‌گرایی‌های مشترک برای اثبات رابطه میان زبان‌ها نمی‌توانند معیاری تشخیصی محسوب شوند.

با نگاه به ایزوگلوس‌ها از این منظر، می‌بینیم که ویژگی‌های مشترک فارسی با زبان‌های دیگر (که در جدول ۲ با حروف پررنگ نشان داده شده‌اند)[3] اغلب نوآوری به شمار می‌روند و بنابراین به‌صورت بالقوّه اهمّیّت دارند، درحالی‌که زبان‌های **غیرفارسی** غالباً کهن‌گرایی‌های مشترک (غیرمرتبط) را به اشتراک می‌گذارند[4]. در میان ایزوگلوس‌های سنّتی، ویژگی‌هایی که

---

[1] shared archaism

[2] inherited feature

[3] ایزوگلوس‌هایی که با حروف پررنگ نشان داده نشده‌اند، مواردی هستند که تفاوتشان با صورت متقدّم محصول یک تغییر کلّی و نه یک ویژگی خاص مربوط به دادهٔ مورد بررسی است. به‌طور مثال، این امر در خصوص تحوّل θr* به hr در پارتی صدق می‌کند که تحوّل کلی θ* به h را نشان می‌دهد (و تنها مختصّ θr* نیست) و همچنین تبدیل rź* به rd در فارسی باستان بخشی از تغییر ź* به d در فارسی باستان است.

[4] این مورد نه تنها شامل č می‌شود که در برخی زبان‌های غیرفارسی دورهٔ میانه و زبان‌های ایرانی نو حفظ شده‌است، بلکه تحوّل św* به sp را نیز در بر می‌گیرد که به نظر می‌رسد در اکثر زبان‌های ایرانی باستان، به استثنای فارسی (s) از یک سو و ختنی (śś) از سوی دیگر مشترک است (Sims-Williams 1996: 649–650). در نتیجه این ویژگی در بیشترِ زبان‌های ایرانی موروثی است و نمی‌توان آن را ویژگی مشخص‌کنندهٔ یک زیرگروه

می‌توانند به‌عنوان نوآوری‌های گروه **غیرفارسی** در نظر گرفته شوند و در نتیجه به‌طور بالقوّه از قدرت **تشکیل‌دهندهٔ گروه** برخوردارند، تغییر -dw* ابتدای واژه به -b*، -hw* به -w* یا -h* و تغییر θw* هستند (مرزهای هم‌گویی شمارهٔ ۱۱، ۱۲ و ۱۷ در Tedesco 1921؛ همچنین بنگرید به یادداشت c در جدول ۲). همچنین حتّی اگر تغییر -y* به -ǰ ، m به w و šm/xm* به m (که پیشتر رد شد)، مرتبط بودند، اثر آن‌ها صرفاً محدود به گروهی از زبان‌ها بود که این تحوّلات در آن‌ها رخ داده‌است. بنابراین، هر یک از ایزوگلوس‌ها را باید به‌عنوان نیم‌ایزوگلوس[1] در نظر گرفت [به این معنا که تغییر مورد نظر تنها در بخشی از زبان‌ها مشاهده می‌شود و نمی‌تواند به‌طور کامل مرز روشنی را برای یک گروه زبانی ترسیم کند].

شاید عجیب به نظر برسد که من بر مسائل واضحی تأکید می‌کنم که ممکن است نیاز به توضیح نداشته باشند. با این حال، نه بُعد زمانی (نک. بخش ۲,۲) و نه تمایز میان نوآوری و کهن‌گرایی در گویش‌شناسی ایرانی به اندازه کافی مورد بحث قرار نگرفته‌است و توافق عمومی در مورد این مسائل وجود ندارد. برای مثال، ویندفور (2009: 19) آشکارا بُعد زمانی را نادیده می‌گیرد و تدسکو (1921: 246) در مقالهٔ کلاسیک خود دربارهٔ ایزوگلوس‌های ایرانی غربی (نک. بخش ۴,۲) نوآوری‌های مشترک را کم‌اهمّیّت‌تر می‌داند، چرا که «آن‌ها همواره می‌توانند از یکدیگر مستقل و تنها [به طور تصادفی] یکسان باشند.» البتّه درست است که نمی‌توان این احتمال را رد کرد که یک تحوّل تنها به‌طور تصادفی یکسان باشد، اما احتمال وقوع چنین وضعیتی به این بستگی دارد که آیا آن تحوّل از نظر رده‌شناسی نشان‌دار است یا نه. زیرگروه‌های زبان‌های ایرانی مانند آنچه اُرانسکی (1977: 208-210) مطرح کرده، همهٔ انواع ویژگی‌ها را بدون در نظر گرفتن معیارهای ذکر شده در بر می‌گیرند. زیرگروه‌های سنّتی زبان‌های ایرانی شرقی که از همین رویکرد پیروی می‌کنند (نک. بخش‌های ۳,۱ و ۴,۱)، به‌طور گسترده‌ای از یکدیگر فاصله گرفته‌اند: برخی مانند اُرانسکی (1977) و *مجموعهٔ مبانی*

دانست. همان‌گونه که شماری از پژوهشگران اشاره کرده‌اند، وَخی در داشتن šš با ختنی اشتراک دارد، اما باید تأکید کرد که «چند ویژگی مهمّ دیگر وَخی را از سکایی متمایز می‌سازند» (Morgenstierne 1938: 437).

[1] half-isoglass

زبان‌شناسی ایرانی[1]، سغدی، یغنابی و آسی را به‌عنوان زیرشاخهٔ شمال‌شرق در برابر زبان‌های سکایی، بلخی، پشتو و زبان‌های پامیر به‌عنوان زیرشاخهٔ جنوب شرق در نظر گرفته‌اند. پژوهشگران دیگر پَراچی و اورموری را در زیرشاخهٔ جنوب شرق و باقی زبان‌ها را در شاخهٔ شمال شرق [گروه ایرانی شرق] قرار داده‌اند. چنین تفاوت‌هایی نشان می‌دهد که بدون ارزیابی بُعد زمانی و شاخص تمایزی ایزوگلوس‌ها، استدلال‌ها ممکن است خودسرانه و بی‌اساس باشند.

۲٫۴. گروه‌مندی[2]

با توجّه به این که برخی ایزوگلوس‌ها از نظر شاخص تمایزی ارزش محدودی دارند، این پرسش پیش می‌آید که چگونه این ایزوگلوس‌ها به‌عنوان ویژگی‌های مهمّ برای زیرگروه‌بندی زبان‌های ایرانی شناخته شده‌اند. به نظر می‌رسد چندین مجموعه از ویژگی‌ها که برای زیرگروه‌بندی زبان‌های ایرانی استفاده شده‌اند، بر پایهٔ مشاهداتی از تفاوت‌ها در مجموعه محدودی از داده‌ها شکل گرفته‌اند.

اگر به‌ترتیب زمانی در [چارچوب] درخت خانوادگی زبان‌ها پیش برویم، نخستین مجموعه ویژگی‌ها به شکاف گویشی درون واژگان[3] فارسی باستان مربوط می‌شود. برای مثال، زمانی که پژوهشگران مشاهده کردند که برخی واژه‌ها نشان‌دهندهٔ یک علامت خاصّ (که به‌طور قراردادی به صورت «ç» نوشته می‌شود) به عنوان بازماندهٔ θr* ایرانی هستند، در حالی که واژه‌های دیگر θr را حفظ کرده‌اند، واژه‌های دربردارندهٔ θr* را به عنوان واژگان اصیل فارسی باستان طبقه‌بندی و آنهایی که θr دارند را به‌عنوان وام‌واژه‌های **مادی** معرفی کردند. درحالی‌که از نظر تاریخی کاملاً محتمل است که نمونه‌های غیرفارسی در واژگان فارسی باستان واقعاً از زبان **مادی** گرفته شده باشند، ویژگی‌هایی در دست نداریم که **مادی** را از نظر زبان‌شناسی مشخّص کنند (Korn 2016b: 56–57)؛ واژه‌های **مادی** ویژگی‌هایی دارند که درست مانند θr

[1] *Osnovy iranskogo jazykoznanija*

[2] groupiness

[3] lexicon

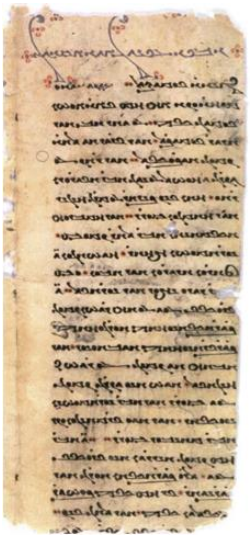
[نه‌تنها] در اوستایی (نک. ایزوگلوس‌هایی از دورهٔ ایرانی باستان در جدول ۲) بلکه در شماری از زبان ایرانی میانه و ایرانی نو نیز دیده می‌شوند. برخی از این ویژگی‌ها (مانند θr و pasča در مقابل ç و pasā فارسی باستان) کهن‌گرایی‌های مشترک نیز هستند، امّا دیگر ویژگی‌ها نشان‌دهندهٔ تحولات مشترک در تمام گویش‌های ایرانی به‌استثنای فارسی باستان هستند؛ مانند تحوّل ǩ* و ǵ(h)* هندوایرانی متقدّم به‌ترتیب به s و z و تحول św* به sp. در نتیجه، ایزوگلوس‌های مربوط به دورهٔ ایرانی باستان هیچ گروهی تشکیل نمی‌دهند، بلکه صرفاً فارسی باستان را از دیگر گونه‌های ایرانی متمایز می‌کنند (نیز، نک. Geiger 1901: 413–414; Schmitt 1989a: 28). ازاین‌رو، قابلیّت شاخص تمایزی این ایزوگلوس‌ها تنها به سمت فارسی باستان آن‌ها مربوط می‌شود.

این موضوع به پرسش پرچالش موقعیت زبان اوستایی نیز مربوط می‌شود. از یک سو، اُرانسکی (1977: 195) اوستایی را زبانی «با ویژگی‌های اصلی [زبان‌های] شمال غربی» می‌یابد، در حالی که لازار (Ibid.: 213) می‌افزاید: «امروزه توافقی عمومی وجود دارد که اوستایی را در کنار گویش‌های ایرانی شرقی گروه‌بندی کنیم». امّا به گفتهٔ سیمز–ویلیامز (1996: 649) اوستایی «اندک ویژگی‌های متمایزکنندهٔ زبان‌های شرقی ایرانی متأخّر را نشان می‌دهد»، حتّی اگر به ویژگی‌های مشترک آن با خوارزمی اشاره شده باشد (MacKenzie 1969: 451)[1]. با در نظر گرفتن این‌که زبان‌های شرقی ایرانی احتمالاً یک واحد وراثتی نیستند (نک. بخش ۳,۱)، می‌توان نتیجه گرفت که گونه‌های زبانی ایرانی باستان (که پیکره‌های متنی تنها از اوستایی و فارسی باستان در دست است؛ هرچند که گونه‌های دیگری نیز باید وجود داشته باشند) احتمالاً پیوستاری از گویش‌هایی بوده‌اند که تنها فارسی باستان و به‌احتمال زیاد در

[1] تفاوت‌های اوستایی با خوارزمی توسّط هومباخ (1989: 193) فهرست شده‌اند. کلنز (1989: 193) نتیجه می‌گیرد «ویژگی‌های آوایی اوستایی اثبات می‌کند که این زبان گویشی از پارس نیست، اما بیش از این نیز نمی‌توان گفت. اوستایی می‌تواند زبان هر استان ایرانی دیگری باشد. پیشنهاداتی مطرح شده‌اند که چندان غیرمحتمل نیستند، اما قانع‌کننده هم نیستند و شمال غربی (تدسکو)، شمال شرق (مورگنستیرنه)، خوارزمی (هنینگ)، سیستانی (نیولی) یا مروی – بلخی (هومباخ) را در برمی‌گیرند». اشمیت (1989a: 28) نیز به‌طور مشابه تعیین جایگاه اوستایی را دشوار می‌داند و تعلق آن را به شاخهٔ ایرانی شرقی، اثبات‌نشده عنوان می‌کند.

مرحلهٔ ایرانی باستان از ختنی (بدون شواهد مکتوب) با مجموعهٔ کوچکی از ایزوگلوس‌های متمایز تا حدودی از دیگر گویش‌ها جدا شده‌اند (Sims-Williams 1996: 649)[1].

وضعیت در زبان‌های ایرانی میانهٔ غربی نیز مشابه است: ایزوگلوس‌های سنّتی از فهرستی از ویژگی‌ها سرچشمه گرفته‌اند که در آغاز قرن بیستم به منظور طبقه‌بندی مجموعه‌ای از متون نویافتهٔ دین مانوی تنظیم شدند که با خطّی یکسان امّا به زبان‌های مختلف (از جمله ترکی و چندین **گویش** ایرانی) نوشته شده بودند. شکل ٦ ستونی از یکی از قطعاتی را نشان می‌دهد که به‌خوبی حفظ شده‌است، امّا بسیاری از قطعات به‌قدری کوچک هستند که تنها چند خط یا نویسه را در بر می‌گیرند[2]. ازاین‌رو، هر گونه اطّلاعاتی که بتواند به طبقه‌بندی این قطعات کمک کند، از اهمّیّت زیادی برخوردار است.



شکل ٦. قطعات مانوی (ستون راست M98 p.1)[3]

[1] ویندفور (2009: 18) آسی متقدّم را به‌عنوان یک گویش متمایز دیگر اضافه می‌کند، اما فاصلهٔ زمانی تعیین این مسأله را دشوار می‌سازد که آیا داده‌های آسی می‌توانند تحوّلات متأخر را نشان دهند.

[2] برای دیدن تصاویر این قطعات در برلین نک. www.turfan.bbaw.de/dta.

[3] http://turfan.bbaw.de/dta/m/images/m0098_seite1.jpg

دو **گویش** ایرانی نسبتاً مشابه در این قطعات[1] به‌ترتیب گویش **جنوبی** (که بعدها مشخّص شد همان فارسی میانه است) و گویش **شمالی** (پارتی) نامیده شدند، و تدسکو (1921) به تنظیم فهرستی از ویژگی‌های متمایزکنندهٔ آن‌ها پرداخت. این ویژگی‌ها تفاوت‌هایی در زمینهٔ آواشناسی (که در بخش‌های ۲ و ۴٫۱ بررسی شد) و همچنین ویژگی‌های صرفی و واژگانی را شامل می‌شود و از میان آن‌ها می‌توان به پایانهٔ مضارع اوّل‌شخص جمع (ēm- در فارسی میانه در مقابل ām- در پارتی) و پس‌واژهٔ **برای** (rāy در فارسی میانه در مقابل wasnāδ در پارتی) اشاره کرد.

ایزوگلوس‌های مورد بحث در واقع **ایزوگلوس‌های ایرانی غربی** نیستند، بلکه ویژگی‌هایی هستند که فارسی میانه را بر اساس آن‌چه در قطعات مانوی دیده شده، از پارتی متمایز می‌کنند. از دیدگاه روش‌شناختی، پذیرش عمومی این فهرست به‌عنوان مبنای زیرگروه‌بندی زبان‌های ایرانی غربی، بسیار جای سؤال دارد. نخست آنکه، این تقسیم‌بندی به‌شدّت تمایل به ویژگی‌هایی دارد که در آن‌ها فارسی و پارتی تفاوت دارند؛ هر تفاوتی میان فارسی و پارتی به‌عنوان یک ایزوگلوس مفید در نظر گرفته می‌شود، امّا این موضوع همان‌طور که در بخش ۴٫۱ در مورد چندین ویژگی نشان داده شد، همواره درست نیست.

در مقابل، ویژگی‌هایی که در فارسی و پارتی مشترک هستند، به‌طور پیش‌فرض به عنوان ایزوگلوس‌ها استفاده نمی‌شوند. گمراه‌کننده بودن این تصویر پیش‌تر با واقعیت‌هایی نشان داده شده‌است که از میان آن‌ها می‌توان به حضور جنسیت در برخی از زبان‌های ایرانی معاصر (مانند کرمانجی و زازاکی) اشاره کرد که بازماندهٔ زبان ایرانی باستانند (MacKenzie 1954) و نه در فارسی میانه و نه پارتی دیده نمی‌شود. همچنین گروهی از وام‌واژه‌های ایرانی در زبان ارمنی که نه از فارسی میانه می‌آیند و نه از پارتی[2]. ازقضا، این مسئله واقعیتی را برجسته می‌سازد

[1] به دلیل شباهت زیاد فارسی میانه و پارتی از همان ابتدا مشخّص نبود که دو زبان مختلف در این متن‌ها نشان داده شده‌است (Sundermann 1989: 106).

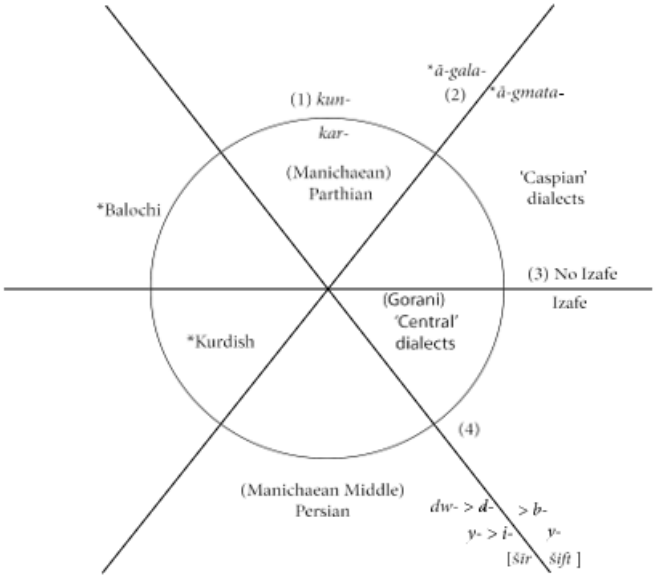
[2] این [وام‌واژه‌ها] کلماتی را با hr- بازماندهٔ fr- را شامل می‌شود (Schmitt 1989b: 101) و واژه‌هایی با ar بازماندهٔ *ŗ را در بر می‌گیرد (نک. Korn 2013b).

که بر اساس آن، نگاه به ایرانی میانه به‌تنهایی ممکن است به نتیجه‌گیری‌های نادرستی مانند از بین رفتن جنسیت در زبان‌های ایرانی غربی منجر شود. به‌کارگیری ایزوگلوس‌ها تدسکو برای زیرگروه‌بندی زبان‌های ایرانی غربی در واقع پیامدهای قابل توجّهی از نظر روش‌شناسی و استفاده از داده‌ها دارد (برای آگاهی بیشتر، نک. Korn 2016a: 406–411). رویکرد پاول (نک. بخش ۲,۱)، که تمایز دوتایی را به یک **مقیاس** تبدیل می‌کند، با وجود تصحیح دوگانگی تدسکو، این سوگیری را حفظ می‌کند که تنها ویژگی‌هایی مرتبط در نظر گرفته می‌شوند که فارسی را از پارتی متمایز می‌کنند. در واقع، این رویکرد به اصطلاح یک مقیاس تفاوت است که گونه‌های [زبانی] مختلف را بر اساس فاصله‌شان از فارسی رتبه‌بندی می‌کند. همین مسئله را می‌توان در مورد بازنگری پیشنهادی ایزوگلوس‌های سنّتی در جدول ۲ نیز بیان کرد، که در آن دیدگاه زمانی در نظر گرفته شده و ارزیابی‌هایی از ایزوگلوس‌ها انجام می‌دهد، امّا در رویکرد خود همچنان تک‌بُعدی باقی می‌ماند.

به نظر می‌رسد که پیشنهادهای جایگزین نیز همان مشکل را دارند: با وجود آنکه در این پیشنهادها زیرگروه‌های بیشتری متمایز می‌شوند، امّا در برخی پژوهش‌ها مانند اثر ویندفور (2009)، ایزوگلوس‌های آشنای جدول ۱ (بدون تحوّل *y- به -ǰ) دوباره استفاده و چند ایزوگلوس صرفی (که به همین شکل از تدسکو (1921) گرفته شده‌اند) به آن اضافه شده‌است[1]. به‌این‌ترتیب، ما دوباره تنها به ویژگی‌هایی توجّه می‌کنیم که فارسی میانه را از پارتی متمایز می‌کنند. تصویری که مکنزی (1961: 75؛ شکل ۷) پیشنهاد می‌دهد، این نکته را برجسته می‌سازد که ایزوگلوس‌ها خود بر روی یک مقیاس مرتّب نمی‌شوند[2]، اما انتخاب این ایزوگلوس‌ها هنوز همانند گذشته است.

[1] گروه‌هایی که توسط ویندفور (2009: 12-15) فهرست شده‌اند، لزوماً به‌عنوان موجودیت‌های وراثتی در نظر گرفته نمی‌شوند.

[2] اساساً این نتیجه‌گیری تدسکو (1921: 254) نیز هست که در آن نویسنده بیان می‌کند که برای هر ایزوگلوس، برخی زیرگروه‌های **ایرانی شمال غربی** با پارتی و برخی دیگر با فارسی هم‌سوست، اما برای هر یک از این ایزوگلوس‌ها مجموعهٔ متفاوتی از زبان‌ها وجود دارد.



شکل ۷. گروه‌بندی ایزوگلوس‌های ایرانی غربی (MacKenzie 1961: 75)

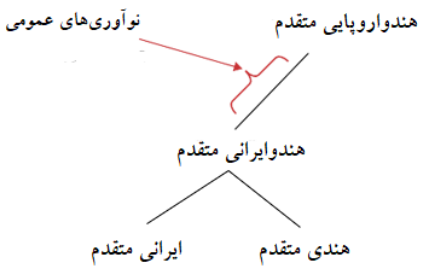
به‌این‌ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که با مجموعهٔ سنّتی ایزوگلوس‌های ایرانی غربی هرگونه تفسیری براساس مدل موجی یا سایر مدل‌های جایگزین به این دلیل نامربوط به نظر می‌رسد که این مجموعهٔ ایزوگلوس‌ها برای هر گونه نتیجه‌گیری بسیار مسئله‌ساز است. ازاین‌رو، به‌وضوح مجموعهٔ جدیدی از ایزوگلوس‌ها متشکّل از داده‌هایی که به‌صورت معنادار انتخاب شده‌اند، مورد نیاز است.

بر اساس استدلال ارائه‌شده در بخش ۴,۱.، ایزوگلوس‌ها باید نوآوری‌های مشترک باشند تا بتوانند به‌عنوان شاخص‌های تمایزی به کار روند. در واقع، نوآوری‌های مشترک به ویژه در سطح صرفی به ما اجازه می‌دهند زیرشاخه‌ای از زبان‌ها را فرض کنیم و یک نیای مشترک میانی بین زبان‌های منفرد[1] و زبان‌های متقدّم[2] بازسازی کنیم. به گفتهٔ کلارکسون

[1] individual languages

[2] proto languages

(2007: 5) «امروزه توافقی عمومی میان زبان‌شناسان وجود دارد که قطعی‌ترین زیرگروه‌ها بر اساس [آن دسته از] نوآوری‌های مشترک صرفی ساخته شده‌اند که منحصربه‌فرد هستند». یکی از این موارد هندوایرانی است که نوآوری‌های مشترک میان شاخه‌های ایرانی و هندی ضمن متمایز ساختن هر دو از شاخه‌های هندواروپایی، یک زیرگروه مشترک ایجاد می‌کند (شکل ۸).



شکل ۸. هندوایرانی بر اساس نوآوری‌های مشترک

از میان مطالعات موجود دربارهٔ زیرگروه‌بندی زبان‌های ایرانی، می‌توان نوآوری‌های مشترک صرفی در زبان‌های ایرانی شرقی را در موارد زیر خلاصه کرد (نک. Oranskij 1977: 208-210؛ Wendtland 2009: 178-185؛ در مورد ضمیر دوم‌شخص جمع، نک. بخش ۵,۳):

- یک نشانهٔ جمع جدید یعنی -t (که در اصل پسوند اسم معنی[1] بوده) در زبان‌های سغدی، یغنابی، آسی و یزغلامی مشاهده می‌شود. به‌همین‌ترتیب، زبان سغدی در پسوند جمع‌ساز -išt فقط با وَخی و نه دیگر زبان‌های اشاره‌شده اشتراک دارد.
- زبان‌های سغدی و خوارزمی در تبدیل افزونهٔ -a به‌صورت کشیدگی واکهٔ هجای اوّل فعل اشتراک دارند[2]؛ این دو زبان همچنین در کاربرد -dār* «نگه داشتن» و -kām* «خواستن» به‌عنوان فعل‌های کمکی به ترتیب برای [نمود] کامل و آیندهٔ (متعدی) اشتراک

[1] abstract suffix

[2] به بیان ساده، افزونهٔ ماضی‌ساز با واکهٔ کوتاه پایانی پیشوند یعنی -a یا -i ترکیب می‌شود و واکهٔ بلند -ā یا -ī به وجود می‌آید (مترجم).

دارند. با این‌حال، جزئی مشتق‌شده از -kām* در زبان‌های ایرانی غربی و به‌ویژه در کاربرد آینده (مانند سیستانی و احتمالاً جاهای دیگر) نیز دیده می‌شود و -dār* به‌عنوان فعل کمکی متعدّی با کاربرد آن به‌عنوان فعل سبک متعدّی، در بسیاری از زبان‌های ایرانی غربی شباهت دارد (قس. Korn 2017: 44–45؛ Korn 2013: 44–45, 2013c: 47–48, 50–53).

- پایانهٔ سوم‌شخص جمع r-، که با عنوان پایانهٔ باب میانه (= ناگذر) شناخته می‌شود، در خوارزمی، یغنابی و تا حدّی در ختنی تعمیم‌یافته است، اما در سغدی رایج نیست. نکتهٔ جالب آن است که در این مورد سغدی با یغنابی هم‌سو نیست. همان‌گونه که ترمبلی (2002) نشان داده‌است، کاربرد این صورت‌ها یکنواخت نیست (در ختنی: باب میانه، التزامی و تمنایی گذرا؛ خوارزمی: تمام وجه‌ها؛ یغنابی: تمام صورت‌ها به‌جز التزامی) و r- از نظر تاریخی در برخی از دسته‌های غیرناگذر نیز یافت می‌شود به این معنا که همهٔ کاربردهای بعدی این پایانه را نمی‌توان نوآوری دانست.
- ساخت‌های سببی – اسمی[1] با پسوند -ēw-* (در زبان ختنی و برخی زبان‌های پامیری) یا -āw- (در خوارزمی، پشتو و دیگر زبان‌های پامیری) ممکن است از -āwaya- مشتق شده باشند (Schwartz 1969: 447) و بنابراین می‌توانند یک ویژگی مشترک میان آن‌ها باشند.
- پیوند حرف اضافه با ضمایر شخصی در قالب پیشوند در سغدی (و نه یغنابی)، خوارزمی، بلخی و مونجی یافت می‌شود اما لزوماً به ضمیرهای یکسانی متصّل نمی‌شوند ([ضمیرهای] مفرد تنها در سغدی و خوارزمی[2]، [ضمیرهای] جمع تنها در مونجی). شایان ذکر است که حرف اضافهٔ پیشایندِ مشترک در این زبان‌ها hača* «از» است (به‌طور مثال در مونجی žā-mox «از ما»)، اما دیگر حروف اضافه که به همین شیوه به‌کار می‌روند، مختصّ هر زبان هستند. افزون بر این، hača* در برخی زبان‌های ایرانی غربی در قالب

[1] causative-denominatives

[2] در خوارزمی همین حروف اضافه می‌توانند در قالب پسوند متصّل شوند.

پیشوند به ضمیرهای شخصی و گاه اشاره متصّل می‌شود (جزئیات در ادامه آمده‌است).

- حروف اضافه همچنین ممکن است در قالب پیشوند به ضمایر اشاره هم متصّل شوند. این مورد در سغدی و شغنی دیده می‌شود و hača* در این کاربرد هم مشترک است، در حالی که دیگر حروف اضافه این کاربرد را ندارند.
- در شغنی -arda* «کنار» برای ساخت قید مکان در قالب پسوند به ضمایر اشاره متصّل می‌شود (که ard- در قالب پسایند به‌صورت‌های پیشوندی که پیش‌تر اشاره شد، می‌پیوندد، به‌عنوان مثال az-am-ard «از اینجا»). همین ساخت در خوفی و آسی نیز دیده می‌شود. این [ویژگی] به‌صورت یک پایانهٔ صرفی در شغنی، وخی و آسی دستوری شده است[۱] (Weber 1980: 128-133).

در مورد زبان‌های ایرانی غربی، می‌توان به ویژگی‌هایی اشاره کرد که پژوهشگران مختلف بررسی کرده‌اند[۲]:

- ضمایر پیشوندی که پیش‌تر ذکر شدند، در تالشی، تاتی و برخی گونه‌های دیگر نیز دیده می‌شوند (Windfuhr 1975: 462 ؛Lecoq 1989: 299, 302).
- یک زمان حال جدید مبتنی بر ساخت بازماندهٔ صفت فاعلی (-ant-*) میان زبان‌های مازندرانی، زازاکی و برخی دیگر مشترک است (Windfuhr 2009: 26-27).
- ستاک گذشتهٔ dāšt «نگه داشت، داشت» در چندین گونه جایگزین صورت بازماندهٔ (dird پارتی) شده‌است. بااین‌حال، dāšt ممکن است وام‌واژه‌ای از فارسی باشد

---

[۱] صورت‌های سغدی و بلخی می‌توانند از -θra-* نیز باشند (نک. Sims-Williams 2000–2012/II s.v. μαρο, οαρο).

[۲] به‌عنوان، نک. Paul (2003)؛ (1996: 386, 1975: 462) Windfuhr. باید توجّه داشت که به‌استثنای ضمیرهای پیشوندی، ایزوگلوس‌های صرفی ذکرشده توسط ویندفور نوآوری نیستند، بلکه حفظ گونه‌های موجود در ایرانی باستان به شمار می‌روند (به‌عنوان مثال، واژه بست ضمیری سوم شخص مفرد hai* در برابر šai* که در اصل صورت‌های sandhi از یک ضمیرند). بنابراین چنین ایزوگلوس‌هایی تا حدودی شبیه حفظ مشترک عناصر واژگانی بازمانده هستند. به نظر من وجه التزامی با پیشوند -be و پسوند -ā- در پشتو که (1996: 368) Windfuhr به آن اشاره کرده به‌احتمال بسیار از ریشه‌های متفاوتی آمده‌اند.

(چنان‌که پاول (2003: 64) در مورد کردی کرمانشاهی اشاره کرده‌است) و سغدی نیز ستاک نوآورانه‌ای برای گذشته دارد (که از همان ریشهٔ dāšt مشتق شده‌است، Cheung 2007: 63).

- ستاک حال فعل «کردن» در فارسی و لهجه‌های فارس و گیلکی به -kunaw (صورت بی‌قاعده‌ای که از -kṛnaw مشتق شده‌است) باز می‌گردد، در حالی که در پارتی، زازاکی، سمنانی و چند گونهٔ دیگر -kar را به کار می‌برند. نکتهٔ قابل توجّه آن‌که سغدی در این مورد با فارسی همسوست (Sims-Williams 1989a: 171) و بلوچی -kan هیچ ارتباطی با این دو گروه ندارد.
- برای ساخت ستاک‌های ثانویه گذشته (برای فعل‌های وام‌گرفته و اسمی به کار می‌رود) از -ād، -īd و -ist استفاده می‌شود، اما بیشترِ زبان‌های ایرانی غربی چندین ساخت مختلف را نشان می‌دهند.
- پیشوندهای ساخت فعل افزونه‌دار[1] و معین -a در برخی گونه‌های بلوچی، کردی و زبان‌های دیگر دیده می‌شوند. با این حال، روشن نیست که کدام‌یک از این عناصر منشأ مشترکی دارند؛ برای مثال، در ابوزیدآبادی (گویشی در استان کرمان) دو نمونه از این پیشوندها وجود دارد («حال ۱» -a که با واکه‌های پس از خود همگون می‌شود و «حال ۲» با -á همگون‌نشده؛ Lecoq 2002: 138, 155-156, 170-171).
- **اضافه** در فارسی، زازاکی، کردی و غیره برای پیوند دادن هستهٔ اسمی[2] به اجزای وابستهٔ پس از آن به کار می‌رود، درحالی‌که در تاتی، تالشی، گیلکی، بلوچی و زبان‌های مشابه، نشانگرهای وصفی در قالب پسوند، به صفات پیش از اسم متصّل می‌شوند (و در هر مورد صرف متفاوتی دارند). با این حال، «ردهشناسی ترتیب واژه‌ها نیازمند عمق زمانی زیادی نیست و در ابتدا ناقص بوده» و تحت تأثیر حوزه‌های زبانی قرار دارد (Windfuhr 2009: 28–29؛ نیز: Windfuhr 1996: 386).

در نتیجه، مطالعات مربوط به روابط میان زبان‌های ایرانی منجر به فهرست‌هایی از

---

[1] imperfect

[2] head noun

ایزوگلوس‌ها شده‌است که از مشاهداتی قابل بحث برای تعیین زیرگروه‌ها برگرفته شده‌اند. درعین‌حال، شماری از نوآوری‌های صرفی شناسایی شده‌اند که مورد بحث بیشتر قرار نگرفته‌اند (برای نمونه، نک. Windfuhr 1989: 255-261؛ که چند ویژگی دیگر را در زبان‌های ایرانی غربی ذکر می‌کند بدون اینکه لزوماً به این معنا باشد که بایستی به‌عنوان مرز هم‌گویی در نظر گرفته شوند[۱]).

۴. ایزوگلوس‌های تازه

در این مرحله، داده‌های جدید و جالبی از زبان بلخی می‌تواند چشم‌اندازهای تازه‌ای را در مسئله زیرگروه‌بندی زبان‌های ایرانی فراهم آورد.

۱،۵. جایگاه بلخی

بلخی یکی از زبان‌های ایرانی میانه محسوب می‌شود که به خطّ یونانی نوشته شده و در منطقه‌ای رواج داشته‌است که امروزه شمال افغانستان و جنوب آسیای مرکزی را در بر می‌گیرد. با وجود اهمّیّت بلخی به‌عنوان زبان امپراتوری کوشان (قس. شکل ۹) که قلمرو آن افغانستان، پاکستان و شمال هند را شامل می‌شد، این زبان تا پیش از کشف حدود ۱۵۰ دست‌نویس از دوران ساسانی (قرون ۴ تا ۹ میلادی) که حوالی سال ۱۹۹۰ میلادی پیدا شدند، کمتر شناخته شده بود (سنگ‌نوشته‌های شناخته‌شده از قرون ۱ تا ۳ میلادی گاه کاملاً مبهمند و سکه‌نوشته‌ها نیز به‌قدری کوتاهند که اطّلاعات زبانی زیادی ارائه نمی‌دهند). امّا اکنون مجموعه تازه و گسترده‌ای (شامل نامه‌ها، قراردادها و غیره، روی چرم یا پوست) به‌عنوان مواد خام در دست مطالعه قرار دارد که توسط سیمز–ویلیامز در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۲ میلادی با حرف‌نویسی یونانی و ترجمهٔ انگلیسی و بدون یادداشت‌های اضافی تصحیح و منتشر شده‌اند.

---

[۱] درواقع، سیمز–ویلیامز (1996: 650) ایزوگلوس‌هایی را که برای تعریف شاخهٔ زبان‌های ایرانی شرقی در نظر گرفته شده، **ویژگی‌های معمول** می‌نامد.



شکل ۹- سکّهٔ کانیشکای اول، دیناری از پیشاور، متن کتیبه: [سکّهٔ] شاهِ شاهان کانیشکای کوشان، پشت سکّه: ایزدِ ماه[1]

زبان بلخی که به‌نوعی در مرکز درخت خانوادهٔ زبانی قرار دارد (شکل ۱)، برای ما نیز از اهمّیّت ویژه‌ای برخوردار است. لازم است به این نکته اشاره شود که با وجود طبقه‌بندی سنّتی، بلخی به‌عنوان یک زبان ایرانی شرقی، این زبان بیشتر ویژگی‌های ایزوگلوس‌های **ایرانی شمال‌غربی** را در جدول‌های ۱ و ۲ به اشتراک می‌گذارد[2] که از میان آن‌ها می‌توان به تبدیل *ś ایرانی متقدّم (در بلخی s σ) به *św (sp σπ)؛ *ź (z ζ) ؛ *rź (rz ρζ)؛ *rd (rd ρδ) ؛ *θr (hr υρ) به‌جای š مانند دیگر زبان‌های ایرانی شرقی اشاره کرد (نک. بخش ۳.۱؛ نیز دربارهٔ *θw (*δf>(λ)φ (l)f؛ *dw- (b- >β- v-)؛ *w- (ο- w-)، نک. Sims-Williams 2004a: 542–54). امّا بلخی در مورد تبدیل *hw- آغازی به -xw(a) -χο(α) برخلاف پارتی با فارسی همخوانی دارد.

در عین حال، بلخی با زبان‌های ایرانی غربی تفاوت دارد، چرا که در این زبان č میان دو واکه نه به‌صورت z یا č/ǰ/ž بلکه به‌شکل σ ظاهر می‌شود (که در این مورد ممکن است نشان‌دهندهٔ ts باشد). همچنین، بلخی برخی ویژگی‌هایی را که معمولاً به‌عنوان مشخصهٔ زبان‌های ایرانی شرقی در نظر گرفته می‌شوند مانند تبدیل *xt, ft به γδ و βδ به اشتراک می‌گذارد (نک. بخش ۳.۱).

---

[1] عکس و توضیحات از Peus (2013: 31, no. 200) (تصویر بزرگ شده‌است). به نام شاه کانیشکا در سنگ‌نوشتهٔ رباطک (شکل ۱۱) نیز اشاره شده‌است.

[2] یکی از مشکلات آن است که خطّ یونانی برای انواع همخوان‌های صفیری و انسدادی – سایشی تنها نویسه‌های σ و ζ را دارد؛ برای آگاهی بیشتر، نک. Sims-Williams 2011.

همان‌طور که چند پژوهشگر اشاره کرده‌اند، این موضوع نشان می‌دهد که بلخی می‌تواند مانند یک حلقهٔ مفقوده در زنجیرهٔ زبان‌های ایرانی باشد (قس. Sims-Williams 1989b: 347 به نقل از Henning 1960: 47). شاید اگر بلخی در زمان تدوین درخت زبان‌های ایرانی شناخته شده بود، دوگانهٔ ایرانی غربی و شرقی اصلاً مطرح نمی‌شد. در واقع، درست مانند ایرانی باستان (نک . بخش ۴.۲)، «به نظر می‌رسد زبان‌های ایرانی میانهٔ مستند عمدتاً پیوستاری را از فارسی میانه (جنوب غربی) و از طریق پارتی (شمال غربی) تا بلخی، خوارزمی و سغدی (شمال شرقی) شکل داده‌اند و در سوی دیگر این طیف زبان‌های سکا (ختنی و تمشقی) قرار دارند. بلخی به‌طور ویژه به نظر می‌رسد که جایگاهی میانه، بین ایرانی غربی و شرقی داشته و با پارتی تقریباً به اندازهٔ خوارزمی و سغدی ویژگی‌های مشترک دارد (Sims-Williams 1996: 650).

۲،۵. نوآوری‌های صرفی

نکتهٔ شایان توجه در پرتو مباحث مطرح‌شده در بخش ۴.۲ آن است که بلخی با پارتی در شماری از نوآوری‌های صرفی اشتراک دارد (جدول ٤) و چند مورد از این نوآوری‌ها در زبان زازاکی – یکی از زبان‌های ایرانی نو که در شرق آناطولی به آن سخن گفته می‌شود و پیوند نزدیکی با پارتی دارد – نیز یافت می‌شود (قس. Gippert 2009).

جدول ۴. نوآوری‌های صرفی مشترک بلخی با ایرانی غربی [1]

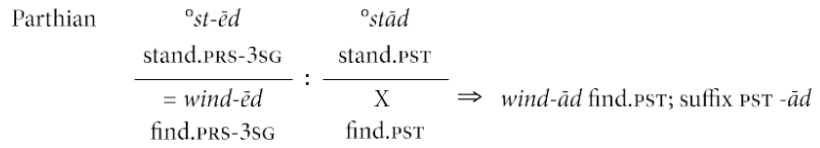
نوآوری‌های مشترک	دیگر زبان‌ها (منتخب)
الگوی مکمل[٦٤] -dīta / -waina* «دیدن»: بلخی، پارتی، زازاکی، فارسی	سایر [ستاک‌های] مضارع: بلوچی gind/dī(s)t -wēn با [ستاک] گذشتهٔ جدید: سغدی wynt، برخی [گونه‌های] کردی bînî
ستاک گذشتهٔ ثانویه با -āt-*: بلخی، پارتی، سغدی، زازاکی، سمنانی و ...	-ita-* (فارسی میانه -īd، بلوچی -it و ...) ؛ -ist در تاتی
تمنایی سوم‌شخص جمع: سوم‌شخص جمع اخباری+سوم شخص مفرد تمنایی: پارتی، بلخی (تمنایی)، زازاکی (افزونه‌دار)	–
سوم‌شخص گذشتهٔ āz-دار (āha* + ادات zi (؟)): بلخی φροαγδαζο fruwaγd-āz«اعلام شد»؛ پارتی āh-āz «بود»؛ سغدی āz «بود»؛ الگوی āz-	–

[1] داده‌ها از Sims-Williams (2004b). به برخی از این ویژگی‌ها در Sims- Williams (1989a: 170–171) نیز اشاره شده‌است. برای جزئیات بیشتر و منابع تکمیلی، نک . Korn (2016a: 413–415).

یکی از این نوآوری‌های صرفی، الگوی مکمّل فعل **دیدن** است که ستاک حال آن -waina* در اصل از یک ستاک اسمی[1] به معنی «دریافتن» آمده‌است. بلخی و شماری از دیگر زبان‌های ایرانی آن را با ستاک گذشته از ریشه‌ای دیگر یعنی -dīta* ترکیب کرده‌اند، در حالی که در سایر زبان‌های ایرانی راهبرد متفاوتی برای به‌کارگیری این دو ستاک در صرف فعل دیده می‌شود. برای مثال، در بلوچی -dīta* با ستاک حالی ترکیب شده که به ریشهٔ -wind* «یافتن» باز می‌گردد (در اینجا -dīta* جایگزین ستاک گذشتهٔ موروثی -wista* از این فعل شده‌است). در سغدی و برخی گونه‌های کردی ستاک گذشتهٔ جدیدی بر پایهٔ -waina* ساخته شده‌است و در صورتی که الگوی مکمل پیش‌تر در این زبان‌ها وجود داشته باشد، امکان دارد جایگزین -dīta* قدیمی‌تر شده باشد (احتمالی قابل طرح اما آشکارا مبتنی بر حدس و گمان).

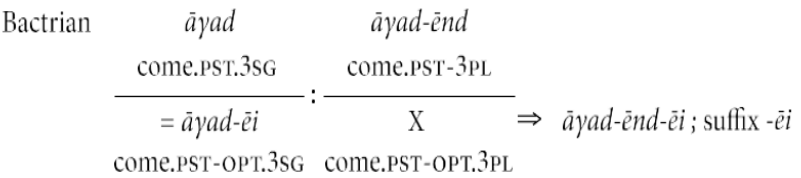
مورد بعدی یعنی ستاک گذشتهٔ ثانویه -ād (که در مواردی همچون ستاک‌های اسمی و افعال وام‌گرفته‌شده به‌کار می‌رود) به نظر می‌رسد حاصل قیاسی مانند شکل ۱۰a باشد (در این قیاس فرضی از صورت‌های مستند پارتی استفاده شده‌است): این قیاس بر اساس مقایسهٔ ستاک‌های گذشتهٔ موروثی مختوم به -ād (که هم‌زمان صورت سوم‌شخص مفرد نیز هستند) مانند stād «ایستاد» (از -stā-ta*) با صورت حال متناظر یعنی stēd «می‌ایستد» از یک سو و سایر شکل‌های صورت حال مانند wind-ēd «می‌یابد» از سوی دیگر انجام می‌شود. نتیجهٔ این فرآیند صورت wind-ād «یافت» است که جایگزین ستاک گذشتهٔ موروثی wist* شده است (اشتقاق -ād پارتی به این شکل به بارتولومه (1920: 12, 20) بازمی‌گردد). این شکل ساختِ ستاکِ گذشته در بلخی، پارتی، سغدی و برخی از زبان‌های ایرانی نو مشترک است، در حالی که زبان‌هایی مانند فارسی، بلوچی و برخی دیگر از پسوند ثانویهٔ -ita* استفاده می‌کنند و گروهی دیگر نیز پسوند -ist را به‌کار می‌برند.

[1] denominative stem



شکل ۱۰a – قیاسی که سبب تولید پسوند ستاک گذشتهٔ **ād-** شده‌است.

شاید چشم‌گیرترین نوآوری در نظام فعلیِ بلخی، نشانهٔ تمنّایی آن باشد که در پایانهٔ سوم‌شخص جمع اِخباری به پایانهٔ سوم شخص مفرد تمنّایی متّصل شده‌است. این ترکیب، نشانهٔ تمنّایی را به یک نشانگر وجه[1] تبدیل می‌کند که (به‌شکلی غیرمعمول در میان زبان‌های جهان) به یک صورت صرفیِ مشخّص افزوده می‌شود. کاربرد این ساخت به اوّل‌شخص جمع در بلخی و نیز دوم و سوم‌شخص مفرد در پارتی گسترش یافته‌است. احتمال دارد که صورت افزونه‌دار در زازاکی نیز از همین ساخت مشتق شده باشد (Gippert 2009: 92-96). فرآیند شکل‌گیری این ساخت (نیز، نک. Jügel 2015: 160) احتمالاً مطابق شکل 10b پیش رفته است (با استفاده از صورت‌های ثبت‌شده در بلخی).

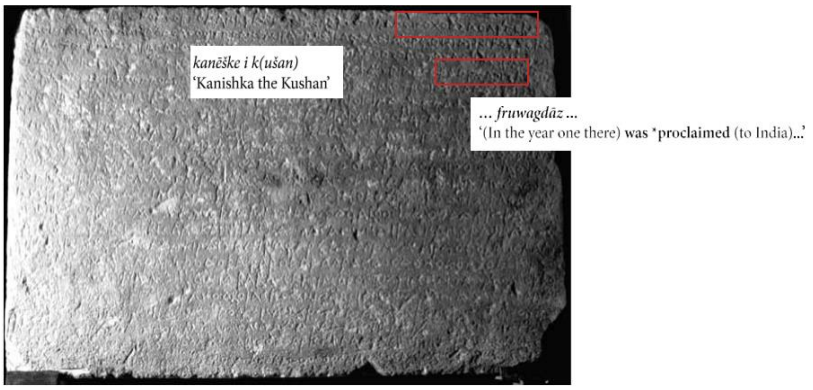


شکل ۱۰b – قیاسی که سبب تولید پسوند تمنّایی **ēi-** شده‌است.

یکی دیگر از ساخت‌های قابل توجّه ماضی افزونه‌دار با āz- است و از آن جهت جالب توجّه به نظر می‌رسد که ریشه‌شناسی آن روشن نیست (ممکن است ترکیبی از یک صورت فعلی فسیل‌شده با یکی از ادات باشد). تنها نمونهٔ شناخته‌شده از این ساخت در بلخی fruwaγd-āz φροαγδαζο «اعلام شد» در کتیبه رباطک (شکل ۱۱) است و اگر این تفسیر درست باشد، وجود سوم‌شخص مفرد گذشته با āz- را نشان می‌دهد که یادآور ahāz-

[1] modal marker

«بود» در پارتی و وجود یک الگوی صرفی کلی افزونه‌دار با āz- در سغدی است (به منظور بررسی‌های ریشه‌شناختی این ساخت، نک. Jügel 2015: 130–131 و برای توصیفی از ساخت‌ها، نک. Durkin-Meisterernst 2007).



شکل ۱۱. کتیبهٔ بلخی رباطک (copyright ©JLLee2000)، آوانویسی و ترجمه در سیمز– ویلیامز (2008: 55-57)

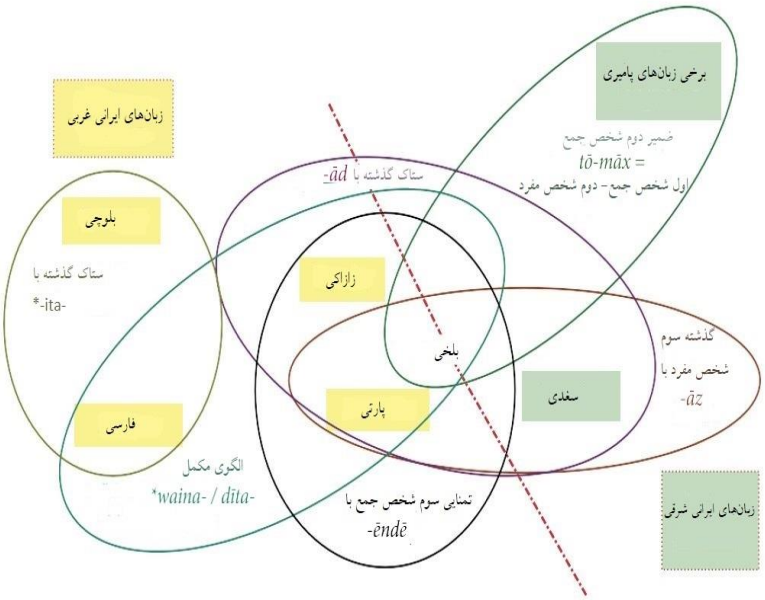
از سوی دیگر، بلخی بی‌تردید با دیگر زبان‌های ایرانی شرقی هم نوآوری‌های صرفی و نحوی مشترکی دارد (نک. جدول ۵؛ نیز قس. Gholami 2014: 68–71؛ Wendtland 2009). شمار این نوآوری‌های مشترک کمتر از نوآوری‌های مشترک با پارتی است، اما یکی از موارد قابل توجّه ضمیر دوم‌شخص جمع است که در بلخی و برخی زبان‌های پامیری دیده می‌شود. این ضمیر ظاهراً از افزودن ضمیر اوّل‌شخص جمع به ضمیر دوم‌شخص مفرد ساخته شده‌است.

نتیجهٔ این مجموعهٔ مقدّماتی از نوآوری‌های صرفی بلخی تصویر نسبتاً پیچیده‌ای (شکل ۱۲) ارائه می‌دهد. به نظر می‌رسد در مرکزِ ویژگی‌های مشترک، بلخی با پارتی گروه‌بندی می‌شود، اما سغدی از طریق سایر نوآوری‌های مشترک به این دو زبان می‌پیوندد. بنابراین این ویژگی‌ها الگویی از مرزهای هم‌گویی متقاطع را نشان می‌دهد که بی‌شباهت به خط‌های شکل ۳ نیست.

جدول ۵. نوآوری‌های صرفی نحوی مشترک بلخی با سایر زبان‌های ایرانی شرقی [a]

نوآوری‌های مشترک	دیگر زبان‌ها (منتخب)
ضمیر دوم شخص جمع= دوم شخص مفرد+اول شخص جمع (ظاهراً)	برخی زبان‌های پامیری
الگوی مکمل «شدن»: -*bawa- / kṛta*	سغدی
پی‌چسب uti* (از نظر ریشه‌شناسی «و») که به نخستین جزء بند متصل می‌شود.	سغدی
نشان دادن مفعول مستقیم با حرف اضافهٔ abi* «به»	ییدغه مونجی، سنگلچی

[a] داده‌ها از Sims-Williams (2004b).



شکل ۱۲. نوآوری‌های صرفی مشترک در بلخی (منتخب)

۵,۳. بحث و بررسی

همان‌گونه که از شکل ۱۲ برمی‌آید، اگر بخواهیم برای تمام ویژگی‌های مطرح‌شده یک گرهِ نیای مشترک فرض کنیم، باید کمابیش تمام زبان‌های ایرانی را در بر گیرد. این نتیجه‌گیری مشابه چیزی است که در مورد زبان‌های ایرانی شرقی نیز مطرح شد (نک. بخش ۳,۱) یعنی در تلاش برای بازسازی موجودیتی شامل همهٔ ویژگی‌های زبان‌های ایرانی شرقی، در نهایت به ایرانی متقدّم می‌رسیم. پرسش اجتناب‌ناپذیر آن است که آیا برخی از نوآوری‌های صرفی مشترک می‌توانند حاصل تماس زبانی باشند یا نتیجهٔ تحوّل‌های موازی [در زبان‌های مختلف] و در این صورت، هر یک از این ویژگی‌ها باید به کدام دسته نسبت داده شوند؟

رویکرد زبان‌شناسی منطقه‌ای[1] بر این نکته تأکید دارد که نوآوری‌های صرفی می‌توانند حاصل تماس زبانی باشند. [در این چارچوب] **اشتراکات دستوری** به‌منزلهٔ یکی از «[مولّفه‌های] کلیدی در تعریف زبان‌شناسی منطقه‌ای – در تقابل با زبان‌شناسی رده‌شناختی[2] یا زبان‌شناسی ژنتیک[3] – در نظر گرفته شده‌اند» (Friedman 2000: 2). این اشتراکات آشکارا به ساختار صرفی - نحوی[4] مشترکی مانند جدول ۳ اشاره می‌کنند که مواد زبانی خاصی را برای یک ساختار مشترک نشان می‌دهد. با این حال، من بر این باورم که تقابل مطرح‌شده در بخش ۳.۲، میان ویژگی‌های منطقه‌ای ناشی از تماس زبانی و نوآوری‌های صرفی نظیر آنچه در بخش ۵.۲ توصیف شد، صرفاً یک تقابل ظاهری است. در نمونهٔ کلاسیک زبان‌های بالکانی، منشأ واژگان در زبان‌های مختلف متفاوت است و تصویری از **دستوری واحد با واژگان متمایز** را به‌دست می‌دهد.

با این حال، اگر همگرایی از نوعی که در زبان‌های بالکان منجر به ظهور حرف تعریف معین[5] می‌شود، بتواند با عناصری از ریشه‌شناسی متفاوت عمل کند، به نظر می‌رسد که از

---

[1] areal linguistics
[2] typological linguistics
[3] genetic linguistics
[4] morphosyntax
[5] definite article

لحاظ نظری، امکان وقوع همین پدیده در زبان‌های مرتبط نیز وجود داشته باشد. در این صورت، بخش عمده‌ای از واژگان و ساختارهای صرفی [میان زبان‌ها] می‌تواند یکسان باشد؛ برای نمونه، ساختِ ستاک گذشته با پسوند -ād ممکن است بر عناصری مانند -*stāta «ایستاد» استوار باشد که نه‌تنها از نظر کارکرد، بلکه از لحاظ ریشه‌شناسی نیز همسانند. در این چارچوب، شایان توجّه است که شباهت ساختاری (که بی‌تردید در مورد زبان‌هایی مانند بلخی، پارتی و فارسی میانه صادق است) اغلب عاملی تسهیل‌گر در وام‌گیری و انتقال پسوندها و نیز در الگوبرداری از ساختارهای صرفی-نحوی تلقّی شده‌است (بااین‌حال، برای نقد و بررسی این فرضیه، نک. Seifart, 2015).

در میان ویژگی‌هایی که در بخش ۵.۲ بررسی شدند، یکی از مواردی که احتمالاً در نتیجهٔ تماس زبانی پدید آمده، ضمیر دوم‌شخص جمع است. همان‌طور که در مقاله‌ای از نگارنده (Korn 2016a: 416–418) مطرح شده‌است، τωμαχο tōmāx در زبان بلخی (که به‌شکلِ τo/αμαχο to/amāx نیز ظاهر می‌شود) نه‌تنها به ضمیر دوم‌شخص جمع در برخی زبان‌های پامیری شباهت دارد، بلکه از نظر ساخت بر پایهٔ ضمیر دوم‌شخص مفرد به tāsē در پشتو نیز شبیه است که در آن هم ضمیر دوم‌شخص صریح tə به tā غیرصریح متّصل شده‌است. امّا زبان‌های مختلفی که این نوآوری را نشان می‌دهند، در بخش دوم این ساخت با یکدیگر اشتراک ندارند (به‌ویژه آن‌که منشأ پسوند -sē در پشتو نامشخّص است). به نظر می‌رسد در ریشهٔ این ضمیرها یک تغییر آوایی از šm به m[1] نهفته که ضمیر دوم‌شخص جمع موروثی (*smāx) را با ضمیر اوّل‌شخص جمع (māx) یکسان کرده‌است؛ و زبان‌های مختلف، برای حلّ این معضل راه‌حل‌های متفاوتی برگزیده‌اند. جالب آن‌که همین فرآیند در زبان یونانی نیز رخ داده‌است و تغییرات آوایی باقاعده باعث شده که [تلفّظ] دو ضمیر hēmeîs «ما» و hūmeîs «شما، دوم شخص جمع» یکسان باشد (تقریباً به‌صورتِ /imis/ در حوالی سال ۱ میلادی)؛ در نتیجه ضمیر دوم‌شخص جمع با شکل تازهٔ (e)seîs جایگزین شد که بر پایهٔ ضمیر دوم‌شخص مفرد (نهادی sú، رایی sé) ساخته شده بود.

[1] توجّه داشته باشید که این تغییر در زبان‌های ایرانی غربی نیز دیده می‌شود (نک. بخش ٤,١).

الگوی مکمّل **دیدن** نیز تا حدودی مشابه این مورد است از این جهت که مسئلهٔ اوّلیّه یعنی به‌کارگیری ستاک گذشته در میان زبان‌های بیشتری رواج دارد و نه فقط آن‌هایی که دقیقاً ساخت ویژهٔ زبان بلخی را دارند. در این‌جا نیز، معضل مشابهی دیده می‌شود که ریشهٔ اسمی -waina* ستاک گذشتهٔ موروثی ندارد و این مسئله در زبان‌های مختلف ایرانی به شیوه‌های متفاوتی حل شده‌است.

شایان ذکر است که ساخت نوین تمنّایی با -ēndē که در بخش ۵.۲ به آن اشاره شد، نمونهٔ مشابهی در فارسی میانه دارد. در این‌جا نشانهٔ تمنّایی سوم‌شخص مفرد به همین ترتیب به سوم‌شخص جمع افزوده می‌شود؛ با این حال این یک ساخت ترکیبی[1] است که صورت سوم‌شخص مفرد تمنّایی فعل ربطی[2] hē را به کار می‌گیرد تا فعل حال kunēnd hē «باشد که کنند»، فعل کامل šud hēnd hē و گذشتهٔ بعید šud būd hēnd hē را به دست آورد (در مورد این ساخت‌ها و کاربرد آن‌ها، نک. Skjærvø 2009: 219, 236-238). از نظر ساختاری، این پدیده با یک وضعیت منطقه‌ای مطابقت دارد که در آن یک الگوی مشترک با مادهٔ زبانی ویژه‌ای پر می‌شود. احتمال دارد که ویندفور (Skjærvø 1996: 29) نیز در همین راستا، پسوند گذشتهٔ التزامی/ غیرمحقّق -ēn- را که در بلوچی (به‌عنوانِ مثال، bi- kapt-ēn-un)، گیلکی و برخی زبان‌های دیگر دیده می‌شود، از صورت فارسی میانهٔ ah-ēndē (تمنّایی «بودن»؛ همان ساختاری که در بخش ۵.۲ شرح داده شد) مشتق می‌داند.

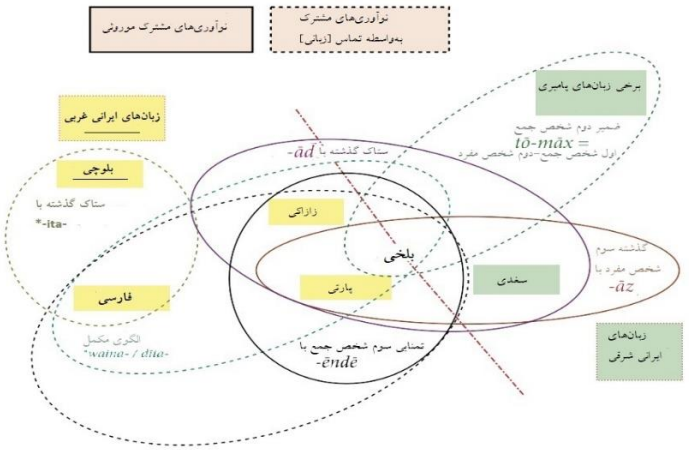
بنابراین، امکان دارد این ساخت در اصل یک ساخت ترکیبی باشد، چراکه یک ستاک گذشته را در بر دارد (که در اصل شکلی نامعین بوده‌است). این شکل به بلخی/ پارتی شباهت دارد، اما از مسیر متفاوتی تحوّل یافته‌است. به‌این‌ترتیب، وجه تمنّایی فارسی میانه و ضمیر دوم‌شخص جمع از نوع ویژگی‌های منطقه‌ای هستند که در بخش ۳.۲ به آن‌ها اشاره شد: ساختاری (کمابیش) یکسان که با ابزارهای ویژهٔ هر زبان پر شده‌است. از این رو، تصویر نوآوری‌های مشترک در شکل ۱۲ می‌تواند به‌صورتِ شکل ۱۳ تغییر یابد. به نظر می‌رسد ایزوگلوس‌های فعلی باقیمانده که به‌شکلِ خوشه‌ای پیرامون پارتی و بلخی گرد آمده‌اند، می‌تواند

[1] periphrastic
[2] copula

نشانهٔ پیوند نزدیک‌تر این دو زبان باشد.

مسلّماً همان‌طور که کالیان و فرانسوا (2018: 64–66) نیز مطرح کرده‌اند، ارزیابی ایزوگلوس‌ها تا حدّی امری ذهنی و از نظر روش‌شناسی تا حدودی مسئله‌ساز است. با این حال، خطر انتخاب سلیقه‌ای[1] دست‌کم به همان اندازه رویکرد سنّتی که درخت خانوادگی شکل ۱ بر آن استوار است نیز وجود دارد؛ در واقع، پیشنهادهای بسیار متفاوتی که در مورد زیرشاخه‌بندی زبان‌های ایرانی شرقی مطرح شده‌اند (نک. بخش ٤,١)، به همین ترتیب، میزان سلیقه‌ای بودن ارزیابی ایزوگلوس‌هایی مانند آنچه در بخش ۳,۱ بررسی شد را نشان می‌دهند.

با این حال، خودداری از هرگونه ارزیابی در مورد زبان‌هایی که دارای سابقهٔ مستند طولانی هستند، عجیب به نظر می‌رسد: گرچه شکل ۱۲ از نظر بصری شبیه شکل ۳ است، اما تفاوت عمده در اینجاست که برای زبان‌های ایرانی، داده‌هایی مربوط به حدود سه هزار سال در دسترس است، در حالی که این امر برای زبان‌هایی چون زبان‌های وانواتو یا اکثریّت قریب‌به‌اتّفاق زبان‌های دیگر صادق نیست. نادیده‌گرفتن این ژرفای تاریخی، به‌معنای کنار گذاشتن داده‌هایی مانند دانش ما از خاستگاه اسمی *-waina* یا وجود تحول *šm* به m در برخی زبان‌های ایرانی شرقی خواهد بود.

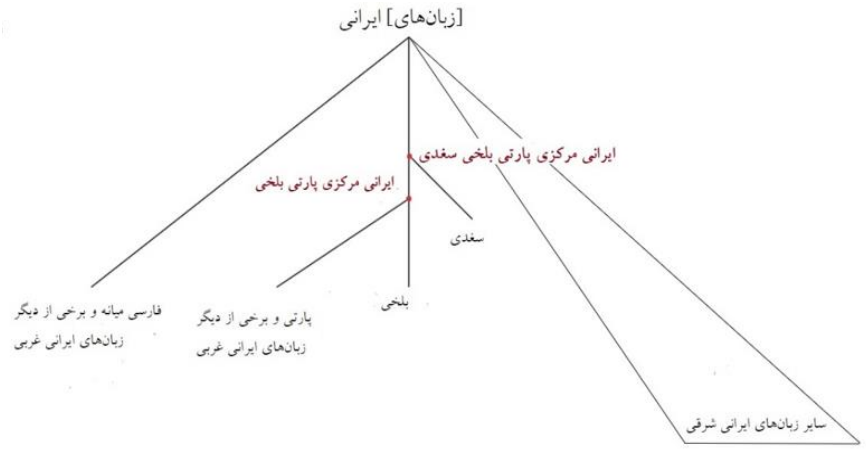


شکل ۱۳- ارزیابی نوآوری‌های مشترک در شکل ۱۲ از نظر موروثی بودن و تماس زبانی

[1] arbitrariness

۵. انجام آزمون روی زبان‌های ایرانی مرکزی

در بخش حاضر، بر اساس این فرضیه که «مطمئن‌ترین زیرگروه‌ها بر پایهٔ نوآوری‌های صرفی مشترک و منحصربه‌فرد شکل می‌گیرند» (نک. بخش ۴.۲)، فرضیهٔ وجود زیرگروهی شامل زبان‌های بلخی، پارتی و برخی زبان‌های ایرانی غربی مانند زازاکی مورد آزمون قرار می‌گیرد. این گروه بر اساس ویژگی‌های صرفی مطرح‌شده در بخش ۵.۲ تعریف شده و ویژگی‌های واجی مشترکی را نیز شامل می‌شود (نک. بخش ۵.۱). به این منظور، این شاخه **ایرانی مرکزی پارتی – بلخی** نامیده خواهد شد[1]. گره بالاتر بعدی، که زبان سغدی را نیز در بر می‌گیرد و تحت عنوان **ایرانی مرکزی پارتی – بلخی – سغدی** شناخته می‌شود، علاوه بر شاخهٔ مذکور [یعنی **ایرانی مرکزی پارتی – بلخی**]، نوآوری‌های موروثی مانند ساخت افزونه‌دار با āz- و گذشتهٔ ثانویه با ād- را شامل می‌شود (شکل ۱۴)[2].



شکل ۱۴- زیرگروه فرضی ایرانی مرکزی

[1] باید توجه داشت که اصطلاح «ایرانی مرکزی» (و اصطلاحات مشابه) در معانی دیگری نیز مورد استفاده قرار گرفته‌اند که از میان آن‌ها می‌توان به Korn / Jügel (2010)، Jügel (2013, 2014) و Windfuhr (2009: 12) اشاره کرد.

[2] تا جایی که می‌دانم نشانی از ساخت افزونه‌دار با āz- در زازاکی نیست. از این رو می‌توان نتیجه گرفت این ساخت باید در دوره‌ای حدود ۱۷۰۰ساله که زازاکی را از پارتی و دیگر زبان‌های میانه ایرانی جدا می‌کند، از دست رفته باشد.

اگر این پیشنهاد در مسیر درستی باشد، بدان معنا خواهد بود که می‌توان ایرانی متقدّم مرکزی را بازسازی و دستور زبان آن را توصیف کرد. کوششی در این زمینه از سوی کُرن (2016a: 420–430) مطرح و در آن، مباحث با تفصیل بیشتری ارائه شده‌است. نظام [صرف] اسم [در ایرانی متقدّم مرکزی] در جدول ٦ ارائه شده و مهمّ‌ترین داده‌ها در جدول ۷ [به‌تفکیک] صریح و غیرصریح آمده‌است. ضمناً نظام [صرف] اسم در سکّهٔ شکل ۹ و خطّ نخست کتیبهٔ رباطک (شکل ۱۱) نشان داده‌است که به‌ترتیب متن / κανηβκι κοβανο Kanēški/e (i) Kušān و κανηβκε ι κοβανο «کانیشکایِ (در حالت غیر صریح) کوشان» را در بر دارد و به کانیشکای اول (قرن دوم میلادی) اشاره می‌کند. در این متن هر دو حالت غیر صریح مفرد -e/i و غیرصریح جمع -ān دیده می‌شود و با نظامی که می‌توان از داده‌های پارتی متقدّم و فارسی میانه به دست آورد، تطابق دارد.

اصطلاحات خویشاوندی دستهٔ مهمّی هستند که الگوی [صرفی] متفاوتی با سایر اسم‌ها دارند؛ ساخت‌هایی که در واقعیت کاربرد دارند، در جدول ۸ ارائه شده‌اند. این داده‌ها نشان می‌دهند که نظام حالت نیازمند تمایزگذاری بیشتری است که در حال حاضر «حالت غیرصریح A/B» نامیده خواهد شد (نک. جدول ۶).

باید به خاطر داشت که در برخی زبان‌های ایرانی نوی این شاخه جنس دستوری دیده می‌شود (نک. بخش ۴,۲)، در حالی که بلخی، پارتی و فارسی میانه این ویژگی را از دست داده‌اند. از این رو، تمایز جنس دستوری برای [زبان‌های] ایرانی مرکزی نیازمند بازسازی است.

جدول ٦ – نظام صرف اسم در «ایرانی مرکزی» پارتی بلخی (بازسازی‌شده)

		صریح	غیرصریح A	غیرصریح B
اصطلاحات خویشاوندی	**مفرد**	-Ø	-ar	-ar(ē)
	جمع		-ar	-ar-ān
سایر اسم‌ها	**مفرد**	-u/o		-ē
	جمع	-ē		-ān, -īn, -ūn

جدول ۷ – نظام صرف اسم در بلخی، پارتی و غیره (الگوهای متداول‌تر)

	بلخی متقدم		پارتی متقدم/ فارسی میانه		مقایسه با زازاکی	
	صریح	غیر صریح	صریح	غیر صریح	صریح	غیر صریح
مفرد	<-ο> -Ø	-ι, -ε -i/e	-Ø	-ē	-Ø	-ī
جمع	-ε -e	-αvο -ān		-ān, -īn, -ūn	-ī	-ān

جدول ۸ – صرف اصطلاحات خویشاوندی در بلخی، پارتی و غیر (شواهد موجود)[a]

	اصطلاحات خویشاوندی در بلخی		فارسی میانه/ پارتی		مقایسه با زازاکی	
	صریح	غیر صریح	صریح	غیر صریح	صریح	غیر صریح
مفرد	βραδο vrāδ	βραδαρο (?) vrāδar	pid, pidar	pidar	Wā	wār(ī)
جمع	βραδ(α)ρανο vrāδ(a)rān	πορανο purān; πο(υ)ρανανο pu(h)rānān, φροζινδαν(αν)ο frəzindān(ān)	pidar	pidarān	Wāy	wāyān

[a] βραδ- vrāδ- «برادر»؛ πο(υ)ρ- pu(h)r «پور، پسر»؛ φροζινδ- frəzind- «فرزند»؛ فارسی میانه/پارتی pid «پدر»؛ زازاکی wāy «خواهر»

ضمیرهای شخصی می‌توانند مطابق آنچه در جدول ۹ نشان داده شده‌است، بر اساس داده‌های جدول ۱۰ (کلیهٔ ضمیرها) و جدول ۱۱ (ضمیرهای پی‌چسبی) بازسازی شوند. ازآنجاکه ضمیرهای پی‌چسبی در زازاکی باقی نمانده‌اند، داده‌ها از برخی لهجه‌های کردی سورانی می‌تواند در روشن ساختن این بخش از دستور زبان ایرانی مرکزی موثر واقع شوند.

جدول ۹ – نظام صرف ضمیر در **ایرانی مرکزی** پارتی بلخی (بازسازی‌شده)

		صریح	غیرصریح A	غیر صریح B
ضمیرهای پی‌چسبی	**اوّل شخص مفرد**		=(u)m	
	اوّل شخص جمع		=mān	
	دوم شخص مفرد	-	=f (?)	=d/t
	دوم شخص جمع			=d/tān
	سوم شخص مفرد		=ē(i?)	=(i)š
	سوم شخص جمع		=yān	=šān
ضمیرهای شخصی	**اوّل شخص مفرد**	az	man	
	اوّل شخص جمع		amāh	
	دوم شخص مفرد	tū	tau	
	دوم شخص جمع		(ə)šmāx	

داده‌های سغدی مربوط به ضمیرها نیز جالب توجّهند (جدول ۱۲)، زیرا در حالی که نظام [صرف] اسم در سغدی ویژگی‌های کهن‌تری را نشان می‌دهد که در پارتی و بلخی حفظ نشده‌اند، اما از نظر صرف ضمیرها به این دو زبان بسیار نزدیک است. ضمیرهای پی‌چسبی اطّلاعات بسیار مهمّی را دربارهٔ حالت‌های غیرصریح ارائه می‌دهند و امکان شناسایی کارکرد موقعیت‌هایی را فراهم می‌کنند که در جدول ٦ با عنوان «حالت غیرصریح A/B» نامیده شده‌اند.

جدول ۱۰ – ضمیرهای شخصی در بلخی، پارتی و غیره

	بلخی		**پارتی/فارسی میانه**		**مقایسه با زازاکی**	
	صریح	**غیرصریح**	**صریح**	**غیرصریح**	**صریح**	**غیرصریح**
اوّل‌شخص مفرد	αζο az	μανο man	پارتی az فارسی میانه an	Man	az	mi(n)
دوم‌شخص مفرد	το(ι), τοο, τογο, τοουο tu	ταο(ι), ταοο(ι) tau	tū (?) <tw>	tō <tw>	ti	To
اوّل‌شخص جمع	αμαχο amāx	αμαχο, ιαμαχο (y)amāx	amā(h)			Mā
دوم‌شخص جمع		τωμαχο, τομαχο, ταμαχο tŏmāx, tamāx	پارتی išmāh فارسی میانه ašmāh			Šimā

جدول ۱۱ – ضمیرهای پی‌چسبی در بلخی، سغدی و غیره

	بلخی	پارتی/فارسی میانه	مقایسه با لهجه‌های سورانی
اوّل‌شخص مفرد	=μο =m, =μαγο =maγ پیش‌هشت	=(V)m	=(i)m
دوم‌شخص مفرد	*=δο, =δηιο =δ(ēi), =φαγο =faγ پیش‌هشت	=(V)d, =(V)t	=(i)t, =u
سوم‌شخص مفرد	=ηιο etc. =ēi	=(V)š	=ē, =ī
اوّل‌شخص جمع	=μηνο =mēn	=mān =فارسی میانه n=	=mān, =(i)n
دوم‌شخص جمع	=δηνο =δēn	=(V)tān, =(V)dān,	=tān, =ū
سوم‌شخص جمع	=ηνο etc. =ēn	=(V)šān,	=yān

جدول ۱۲ – نظام صرف ضمیر در سغدی

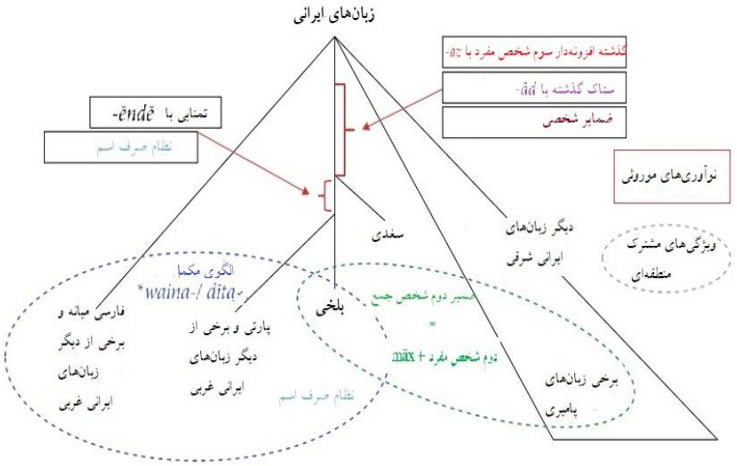
	ضمیرهای شخصی		ضمیرهای پی‌چسبی	
	صریح	غیرصریح	صورت اصلی	سایر صورت‌ها
اوّل‌شخص مفرد	(ə)zu	mana	=m(ī)	=mā پیش‌هشت
دوم‌شخص مفرد	taγu	tawa	=t(ī) اضافی/برایی	=f رایی/بایی/ازی =fā پیش‌هشت
سوم‌شخص مفرد			=š(ī)	=šu رایی
اوّل‌شخص جمع	māx		=man	
دوم‌شخص جمع	(ə)šmāx		=fan	
سوم‌شخص جمع			=šan	

بنابر این به نظر می‌رسد این داده‌ها امکان بازسازی نظام [صرف] ضمیر در گره بالاتر **ایرانی مرکزی پارتی – بلخی – سغدی**» (جدول ۱۳) را فراهم می‌کنند.

جدول ۱۳ – نظام صرفی ضمیر در «ایرانی مرکزی پارتی بلخی سغدی» (بازسازی‌شده)

		صریح	رایی و ...	اضافی/برایی
ضمیرهای پی‌چسبی	اوّل‌شخص مفرد		=(u)m	=m(ī)
	اوّل‌شخص جمع		=mān	
	دوم‌شخص مفرد	-	=f	=(V)t(ī)
	دوم‌شخص جمع		=fān	=tān
	سوم‌شخص مفرد		=ē(i?)	=š(ī)
	سوم‌شخص جمع		=yān	=šān
ضمیرهای شخصی	اوّل‌شخص مفرد	az	man	
	اوّل‌شخص جمع		amāx	
	دوم‌شخص مفرد	tū	tau	
	دوم‌شخص جمع		(ə)šmāx	

با بررسی این عناصرِ دستور زبان «ایرانی مرکزی» مشخص می‌شود که زبان اولیه واسط فرضی به‌طور قابل توجهی با زبان ایرانی متقدم تفاوت دارد. تغییرات قابل تعریفی وجود دارد که میان نیازبان‌ها و مراحل «پارتی-بلخی-سغدی» و «پارتی-بلخی» (شکل ۱۵) روی داده است. علاوه بر این، تغییرات قابل شناسایی به همین ترتیب میان زبان متقدم و هر یک از این زبان‌ها وجود دارد که از میان آن‌ها می‌توان به ساخت ضمیر جدید دوم‌شخص جمع در بلخی و اصلاحات در صرف‌های ضمیری و اسمی اشاره کرد. بنابراین، «ایرانی مرکزی» شرطی را که پیش‌تر مطرح شده بود (ر.ک. شکل ۸) برآورده می‌کند؛ یعنی باید تغییراتی وجود داشته باشد که بتوان آن‌ها را به دورهٔ بین زبان متقدم و گره واسطه نسبت دارد؛ شرطی که در مورد زبان‌های ایرانی شرقی برقرار نیست (ر.ک. بخش ۳,۱).



شکل ۱۵ – عناصر تحوّل نظام دستوری ایرانی مرکزی

۶. نتیجه‌گیری

در پژوهش‌های ایران‌شناسی، نوعی تناقض چشمگیر دیده می‌شود: از یک‌سو، اغلب پژوهشگران بر این باورند که تقسیم‌بندی‌های سنّتی زبان‌های ایرانی دیگر اعتبار خود را از دست داده‌اند؛ چرا که داده‌های جدید زبان‌شناختی، مرزهای این تقسیم‌بندی‌ها را سست کرده‌است. از سوی دیگر، مشخّص شده که تأثیرات منطقه‌ای در کنار پیوستگی‌های وراثتی در شکل‌گیری زبان‌های ایرانی نقش داشته‌اند. با این حال، مدل‌های سنّتی شکل ۱ همچنان پابرجا هستند.

پژوهشگران برای حلّ این مسئله، تلاش کرده‌اند مفهوم ناحیهٔ زبانی را در دوره‌های مختلف تحوّل خانوادهٔ [زبان‌های] ایرانی بررسی کنند. به گفتهٔ ترمبلی (2005)، زبان‌های ایرانی بیشتر شبیه یک ناحیهٔ همگرایی زبانی هستند تا یک واحد وراثتی. هرچند از دیدگاه من، ترمبلی تا اندازه‌ای در ردّ اینکه ویژگی‌های مشترک [زبان‌های ایرانی] از ایرانی متقدّم سرچشمه می‌گیرند، بیش از حدّ محتاط و شکّاک به نظر می‌رسد، اما نتیجه‌گیری کلّی او قانع‌کننده است: نوآوری‌های مشترک میان زبان‌های ایرانی به‌طور کلّی اندکند و برخی از همین نوآوری‌ها در زبان‌های هندوآریایی نیز دیده می‌شوند (قس. استدلال مشابهی در همین زمینه در Garret 2006 دربارهٔ یونانی). در عین حال، ترمبلی اذعان می‌کند که گونه‌های مختلف ایرانی متقدّم آن‌چنان به

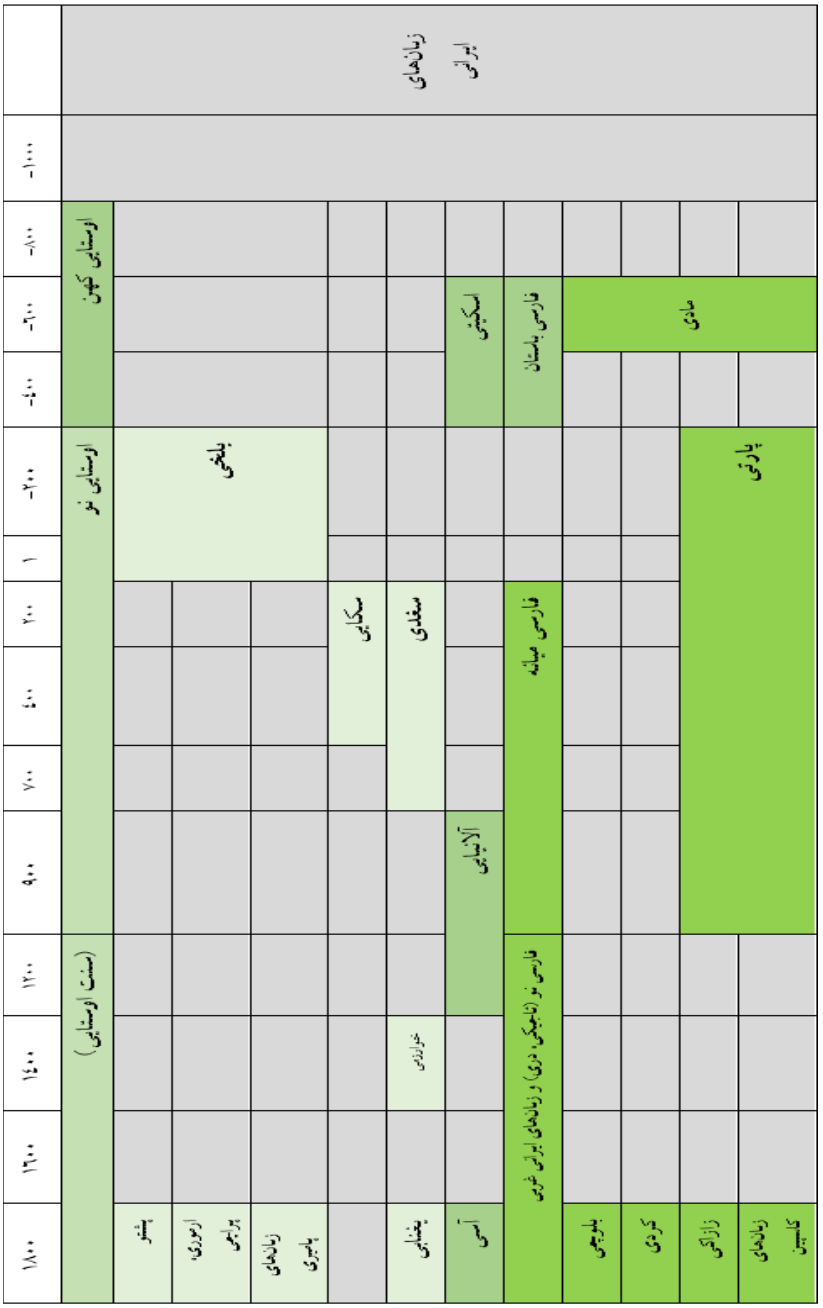
هم نزدیک شده‌اند که کلّ این مجموعه «به‌سختی قابل تمایز از یک خانوادهٔ وراثتی است» و فرض یک زبان متقدّم «گویی که با یکدیگر ارتباط دارند [یعنی یک موجودیّت وراثتی]» آشکار می‌شود (Trembly 2005: 687-688؛ این دیدگاه در اصل از سوی مایرهوفر (4 :1984) نیز مطرح شده‌است که از ایرانی متقدّم به‌عنوان «مرحله‌ای عمدتاً همگن از این زبان»[1] سخن می‌گوید).

با توجّه به دشواری‌هایی که در بخش‌های ۲ تا ۴ در خصوص طبقه‌بندی زیرشاخه‌های [زبان‌های] ایرانی مطرح شد، این پرسش به میان می‌آید که آیا می‌توان وجود چنین زیرشاخه‌هایی را پذیرفت؟ پژوهش حاضر با در نظر گرفتن نقش تعیین‌کنندهٔ نوآوری‌های صرفی که در بخش ۵,۲ به آن‌ها اشاره شد و به‌ویژه با توجّه به نوآوری‌های بااهمّیّتی که در نظام فعلی زبان بلخی دیده می‌شود و این زبان را عمدتاً با پارتی پیوند می‌دهد، بر آن است که امکان تعریف و شناسایی زیرشاخه‌هایی در خانواده‌ی زبان‌های ایرانی را بررسی کند و پیشنهاد می‌دهد که زیرشاخهٔ **ایرانی مرکزی پارتی – بلخی – سغدی** می‌تواند رویکرد محتملی باشد.

بدیهی است که این زیرشاخهٔ ایرانی مرکزی در حال حاضر تنها یک فرضیه است و باید در برابر دیگر تقسیم‌بندی‌های ممکن آزموده شود. با این حال، استدلال من این است که چنین رویکردی از نظر زبان‌شناختی معتبر است، زیرا ویژگی‌هایی را در نظر می‌گیرد که در مدل‌های سنّتی نادیده گرفته شده‌اند. نکتهٔ مهمّ آنکه [تقسیم‌بندی پیشنهادی] نه‌تنها از زیرشاخه‌های سنّتی ایرانی شرقی که بازسازی زبان نیای آن غیرممکن بوده، اعتبار کمتری ندارد، بلکه به‌مراتب منسجم‌تر از شاخهٔ ایرانی غربی است؛ شاخه‌ای که به‌گمان من، حتّی تلاشی جدّی برای بازسازی صورت متقدّم آن انجام نشده‌است. همان‌طور که در جدول‌های ۶، ۹ و ۱۳ نشان داده شده‌است، بازسازی نظام [صرف] اسم در شاخهٔ **ایرانی مرکزی** نتایج قابل‌قبولی به‌دست می‌دهد که شرط ضروری برای فرض وجود یک زبان متقدّم در این زیرشاخه است. این

[1] تأکید از کُرن است؛ به بیان دیگر، حتّی اگر زبان‌های ایرانی در اصل خویشاوند نبوده باشند، میزان همگرایی آن‌ها در طول زمان به‌حدّی بوده که می‌توان به‌گونه‌ای طبیعی، وجود یک زبان متقدّم را برای آن‌ها مفروض گرفت (مترجم).

شاخهٔ پیشنهادی به لحاظ عمق زمانی با برخی از شاخه‌های شناخته‌شدهٔ خانوادهٔ هندواروپایی همچون زبان‌های ژرمنی یا سلتیک نیز قابل مقایسه است (شکل ۱۶).



شکل ۱۶- گاهشمار شواهد زبان‌های ایرانی و دو شاخهٔ دیگر از خانوادهٔ هندواروپایی [a]

a جزئیات بر اساس جدول یوست گیپرت در https://titus.uni-frankfurt.de/didact/idg/idgstkl.htm

در پایان به نظر می‌رسد داده‌های در دسترس از زبان‌های ایرانی میانه و نو ما را دعوت می‌کنند تا نگاهی تازه به این پرسش داشته باشیم که آیا درخت خانوادگی، مدلی کارآمد برای زبان‌های ایرانی است یا نه و اگر پاسخ مثبت است، کدام نسخه از این مدل مناسب‌تر خواهد بود؟ آشکار است که به منظور تبیین داده‌هایی که در مطالعات کلاسیکِ مربوط به زیرگروه‌بندی زبان‌های ایرانی در نظر گرفته نشده‌اند، مدل‌های تازه‌ای مورد نیاز است. نگارنده بر این باور است که باید بررسی‌های دقیقی انجام گیرد تا مشخّص شود کدام ویژگی زبانی ممکن است حاصل تماس زبانی باشند و کدام ویژگی‌ها به احتمال زیاد به طریق موروثی منتقل شده‌اند. در عین حال، مجموعهٔ تازه‌ای از ویژگی‌ها که بتوان از آن‌ها به‌عنوان ایزوگلوس استفاده کرد، ضرورتی اساسی به شمار می‌رود.

کتابنامه

Bartholomae, Christian. 1920. *Zur Kenntnis der mitteliranischen Mundarten III*, Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Klasse, Heidelberg: Akademie der Wissenschaften.

Campbell, Lyle. 2006. “Areal Linguistics: A Closer Scrutiny”, In Matras et al. (eds.), pp. 1–31.

Cheung, Johnny (2007), *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden: Brill.

Clackson, James (2007), *Indo-European Linguistics, An Introduction*, Cambridge: Cambridge University Press. https://doi.org/10.1017/CBO9780511808616

Cowgill, Warren (1970), “Italic and Celtic superlatives and the dialects of Indo-European”, *Indo- European and Indo-Europeans: papers presented at the 3rd Indo-European conference at the University of Pennsylvania* ed. by George Cardona, Henry M. Hoenigswald & Alfred Senn, 113–153. Philadelphia: University of Pennsylvania press. https://doi.org/10.9783/9781512801200-009

Durkin-Meisterernst, Desmond. 2007. The use of Parthian *ʾh’z* and related forms in Sogdian and Bactrian. *Darₒ slovesьny. Festschrift für Christoph Koch zum 65. Geburtstag* ed. by Wolfgang Hock & Michael Meier-Brügger, 31–44.

Munich: Otto Sagner.

Durkin-Meisterernst, Desmond. 2014. *Grammatik des Westmitteliranischen* (*Parthisch und Mittelpersisch*). Veröffentlichungen zur Iranistik 73. Vienna: Österreichische Akademie der Wissenschaften.

François, Alexandre. 2014. Trees, waves and linkages. Models of language diversification. *The Routledge Handbook of Historical Linguistics* ed. by Claire Bowern & Bethwyn Evans, 161–184. London & New York: Routledge.

Friedman, Victor. 2000. After 170 years of Balkan Linguistics: Whither the Millenium? *Mediterranean Language Review* 12.1–15.

Garrett, Andrew. 2006. Convergence in the formation of Indo-European subgroups: Phylogeny and chronology. *Phylogenetic methods and the prehistory of languages* ed. by Peter Forster & Colin Renfrew, 139–151. Cambridge: McDonald Institute for Archaeological Research.

Geiger, Wilhelm. 1901. Kleinere Dialekte und Dialektgruppen: IV. Allgemeine Übersicht über die Dialekte und ihre Gruppirung. *Grundriss der iranischen Philologie* ed. by Wilhelm Geiger & Ernst Kuhn, I/2:412–423. Strassburg: Trübner.

Gholami, Saloumeh. 2014. *Selected Features of Bactrian Grammar*. Wiesbaden: Harrassowitz.

Gippert, Jost. 2009. Zur dialektalen Stellung des Zazaki. *Die Sprache* 47 [2007/08].77–107.

Glück, Helmut. 2005. *Metzler Lexikon Sprache*. 3. Aufl. Stuttgart: Metzler. https://doi.org/10.1007/978-3-476-00088-0

Goddard, Ives. 1994. The West-to-East Cline in Algonquian Dialectology. *Actes Du Vingt- Cinquieme Congres Des Algonquinistes* ed. by William Cowan, 187–211. Ottawa: Carleton University. http://repository.si.edu//handle/10088/21761

Hamp, Eric. 1977. On some questions of areal linguistics. *Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*, 3: 279–282. https://doi.org/10.3765/bls.v3i0.3295

Henning, Walter B. 1960. The Bactrian Inscription. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 23.47–55. https://doi.org/10.1017/S0041977X00148980

Hock, Hans Henrich & Elena Bashir (eds.). 2016. *The Languages and Linguistics of*

South Asia. A Comprehensive Guide. Berlin & Boston: De Gruyter Mouton.

Humbach, Helmut. 1989. Choresmian. In Schmitt, ed., 193–203.

Jahani, Carina & Agnes Korn, eds. 2003. *The Baloch and Their Neighbours. Ethnic and Linguistic Contact in Balochistan in Historical and Modern Times*. Wiesbaden: Reichert.

Jügel, Thomas. 2013. The Verbal Particle BE in Middle Persian. *Münchener Studien zur Sprachwissenschaft* 67.29–56.

Jügel, Thomas. 2014. On the Linguistic History of Kurdish. *Kurdish Studies* 2.123–142.

Jügel, Thomas. 2015. *Die Entwicklung der Ergativkonstruktion im Alt- und Mitteliranischen. Eine korpusbasierte Untersuchung zu Kasus, Kongruenz und Satzbau*. Wiesbaden: Harrassowitz.

Kalyan, Siva & Alexandre François. 2018. Freeing the Comparative Method from the tree model: A framework for Historical Glottometry. *Let's Talk about Trees: Genetic Relationships of Languages and Their Phylogenic Representation* ed. by Ritsuko Kikusawa & Lawrence Reid, 59–89. Osaka: National Museum of Ethnology.

Kellens, Jean. 1989. Avestique. In Schmitt, ed., 32–55.

Kopitar, Jernej. 1829. Albanische, walachische und bulgarische Sprache. *Jahrbücher der Literatur* 46.59–106.

Korn, Agnes. 2003. Balochi and the Concept of North-West Iranian. In Jahani & Korn, eds., 49–60.

Korn, Agnes. 2005. *Towards a Historical Grammar of Balochi. Studies in Balochi Historical Phonology and Vocabulary*. Wiesbaden: Reichert.

Korn, Agnes. 2010. Parthian *ž*. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 73.415–436. https://doi.org/10.1017/S0041977X1000039X

Korn, Agnes. 2013a. Footnotes on a Parthian Sound-Change. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 76.99–110. https://doi.org/10.1017/S0041977X13000013

Korn, Agnes. 2013b. Final troubles: Armenian stem classes and the word-end in Late Old Persian. *Commentationes Iranicae, Vladimiro f. Aaron Livschits nonagenario donum natalicium. Sbornik statej k 90-letiju Vladimira Aronoviča Livšica* ed. by Pavel Lurje & Sergei Tokhtas'jev, 74–91. St Petersburg: Nestor-

Istorija.

Korn, Agnes. 2013c. Looking for the Middle Way: Voice and Transitivity in Complex Predicates in Iranian. *Lingua* 135. Special Issue: Complex Predicates. 30–55. https://doi.org/10.1016/j.lingua.2013.07.015

Korn, Agnes. 2016a. A partial tree of Central Iranian: A new look at Iranian subphyla. *Indogermanische Forschungen* 121.401–434. https://doi.org/10.1515/if-2016-0021

Korn, Agnes. 2016b. The languages, their histories and genetic classification: Iranian. In Hock & Bashir, eds., 51–66.

Korn, Agnes. 2017. What to look out for: morphology of prospectives and futures in Iranian. *Prospective and Proximative in Turkic, Iranian and beyond* ed. by Agnes Korn & Irina Nevskaya, 35–48. Wiesbaden: Reichert.

Korn, Agnes & Thomas Jügel. 2010. Grouping Iranian Languages Polydimensionally. Marburg. https://hal.archives-ouvertes.fr/hal-01351675

Lecoq, Pierre. 1989. Les dialectes caspiens et les dialectes du nord-ouest de l'Iran. In Schmitt, ed., 296–312.

Lecoq, Pierre. 2002. Recherches sur les dialectes kermaniens (Iran central). Grammaire, textes, traductions et glossaires. *Acta Iranica* 39. Leuven: Peeters.

Leskien, August. 1876. *Die Declination im Slavisch-litauischen und Germanischen*. Preisschriften gekrönt und herausgegeben von der Fürstlich Jablonowski'schen Gesellschaft zu Leipzig XIX. Leipzig: Hirzel. http://www.deutschestextarchiv.de/book/view/leskien_declination_1876

MacKenzie, D. Neil. 1954. Gender in Kurdish. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 16.528–541. https://doi.org/10.1017/S0041977X00086833

MacKenzie, D. Neil. 1961. The Origins of Kurdish. *Transactions of the Philological Society* 1960.68–86. https://doi.org/10.1111/j.1467-968X.1961.tb00987.x

MacKenzie, D. Neil. 1969. Iranian Languages. *Linguistics in South Asia* ed. by Thomas Sebeok, 450–477. Current Trends in Linguistics V. The Hague, Paris: Mouton.

Matras, Yaron, April McMahon & Nigel Vincent, eds. 2006. *Linguistics Areas: Convergence in Historical and Typological Perspective*. Basingstoke & New York: Palgrave Macmillan. https://doi.org/10.1057/9780230287617

Mayrhofer, Manfred. 1989. Vorgeschichte der iranischen Sprachen; Uriranisch. In

Schmitt, ed., 4–24.

Meillet, Antoine. 1925. *La méthode comparative en linguistique historique*. Instituttet for sammenlignende kulturforskning 2. Oslo, Leipzig, Paris: Champion, Aschehoug, Harrassowitz.

Morgenstierne, Georg. 1938. *Indo-Iranian Frontier Languages II*. Oslo: H. Aschehoug & Co.

Öpengin, Ergin. 2016. *The Mukri variety of Central Kurdish: grammar, texts, and lexicon*. Wiesbaden: Reichert.

Oranskij, Iosif Mihajlovič. 1977. *Les langues iraniennes*. (Trans.) Joyce Blau. Paris: C. Klincksieck.

Paul, Ludwig. 1998. The Position of Zazaki among West Iranian Languages. *Proceedings of the Third European Conference of Iranian Studies held in Cambridge, 11th to 15th September 1995. Part I: Old and Middle Iranian Studies* ed. by Nicholas Sims-Williams, 163–177. Wiesbaden: Reichert.

Paul, Ludwig. 2003. The Position of Balochi among Western Iranian Languages: The Verbal System. In Jahani & Korn, eds., 61–71.

Peus 2013. *Auktion 410*. ed. Dr. Busso Peus Nachf. Vol. 4. Frankfurt a.M.: Peus.

Rastorgueva, Vera S. & Džoj Ėdel'man. 2003. *Ėtimologičeskij slovar' iranskix jazykov*. Vol. 2: b–d. Moscow: Vostočnaja literatura.

Schmitt, Rüdiger, ed. 1989. *Compendium Linguarum Iranicarum*. Wiesbaden: Reichert.

Schmitt, Rüdiger. 1989a. Die altiranischen Sprachen im Überblick. In Schmitt, ed., 25–31. Schmitt, Rüdiger. 1989b. Die mitteliranischen Sprachen im Überblick. In Schmitt, ed., 95–105. Schwartz, Martin. 1969. review of: Harold W. Bailey 1967: Indo-Scythian Studies, being Khotanese Texts Vol. VI: Prolexis to the Book of Zambasta. *Journal of the American Oriental Society* 89.444–447. https://doi.org/10.2307/596542

Seifart, Frank. 2015. Does Structural-Typological Similarity Affect Borrowability? *Language Dynamics and Change* 5.92–113. https://doi.org/10.1163/22105832-00501004

Sims-Williams, Nicholas. 1989a. Eastern Middle Iranian. In Schmitt, ed., 165–172. Sims-Williams, Nicholas. 1989b. Bactrian. *Encyclopædia Iranica* III.344–349.

Sims-Williams, Nicholas. 1996. Eastern Iranian languages. *Encyclopædia Iranica* VII.649–652.

Sims-Williams, Nicholas. 2000–2012. *Bactrian Documents from Northern Afghanistan*. 3 vols. Corpus Inscriptionum Iranicarum II, III, 5. London: Azimuth Editions.

Sims-Williams, Nicholas. 2004a. The Parthian Abstract Suffix *-yft*. *Indo-European Perspectives. Studies in Honour of Anna Morpurgo Davies* ed. by John H. W. Penney, 539–547. Oxford & New York: Oxford University Press.

Sims-Williams, Nicholas. 2004b. *The Bactrian language*. (handout of a lecture at Bonn university, June 2004).

Sims-Williams, Nicholas. 2008. The Bactrian Inscription of Rabatak: A New Reading. *Bulletin of the Asia Institute* 8 [2004].53–68.

Sims-Williams, Nicholas. 2011. Remarks on the phonology of the Manichaean Bactrian fragment (M 1224). *Leksika, ėtimologija, jazykovye kontakty. K jubileju doktora filologičeskix nauk, professora Džoj Iosifovny Ėdel'man* ed. by Elena Molčanova et al., 244–251. Moscow: Tezaurus.

Skjærvø, Prods O. 2009. Middle West Iranian. In Windfuhr, ed., 196–278.

Stilo, Donald. 2016. On the non-Persian Iranian substratum of Azerbaijan. *Turks and Iranians: interactions in language and history the Gunnar Jarring memorial program at the Swedish Collegium for Advanced Study* ed. by Éva Ágnes Csató, Lars Johanson, András Róna-Tas & Bo Utas, 185–234. Turcologica 105. Wiesbaden: Harrassowitz.

Stolz, Thomas. 2006. All or Nothing. In Matras et al., eds., 32–50.

Strand, Richard. 2016. The languages, their histories and genetic classification: Nûristânî. In Hock & Bashir, eds., 66–72.

Sundermann, Werner. 1989. Westmitteliranische Sprachen. In Schmitt, ed., 106–113.

Tedesco, Paul. 1921. Dialektologie der mitteliranischen Turfantexte. *Monde Oriental* 15.184–258.

Tichy, Eva. 2006. *A Survey of Proto-Indo-European*. Bremen: Hempen.

Tremblay, Xavier. 2002. Ist die Aktivendung 3Pl *-āra* in einigen ostiranischen Sprachen inneriranische Entwicklung oder indogermanisches Erbe? (mit

einem Exkurs über die athematischen Endungen des Chwaresmischen. *Münchener Studien zur Sprachwissenschaft* 62.259–287.

Tremblay, Xavier. 2005. Bildeten die iranischen Sprachen ursprünglich eine genetische Familie oder einen Sprachbund innerhalb des indo-iranischen Zweiges? *Sprachkontakt und Sprachwandel. Akten der XI. Fachtagung der Indogermanischen Gesellschaft*, 17.-23.

September 2000, Halle an der Saale ed. by Olav Hackstein & Gerhard Meiser, 673–688. Reichert.

Weber, Dieter. 1980. Beiträge zur historischen Grammatik des Ossetischen. *Indogermanische Forschungen* 85.126–137.

Wendtland, Antje. 2009. The Position of the Pamir Languages within East Iranian. *Orientalia Suecana* 58.172–188.

Windfuhr, Gernot. 1975. Isoglosses: A Sketch on Persians and Parthians, Kurds and Medes. Monumentum Henrik S. Nyberg II, 457–472. *Acta Iranica* 5. Tehran & Liège: Bibliothèque Pahlavi.

Windfuhr, Gernot. 1989. New West Iranian. In Schmitt, ed., 251–262.

Windfuhr, Gernot. 1996. Dialectology. *Encyclopædia Iranica* VII.362–370.

Windfuhr, Gernot, ed. 2009. *The Iranian Languages*. London & New York: Routledge.

Windfuhr, Gernot. 2009. Dialectology and Topics. In Windfuhr, ed.